



ماهنامه

برای ایران

أرگان سیاسی

انجمن پادشاهی خواهان

پیشرو



۱۷

۲۲ بهمن ۱۳۸۷ شاهنشاهی؛

روز فرمان بازگشت به واپسگرایی از سوی دیو سیاهی و بیگانه پرستان، پوشاندن رخت سیاه بر تن ملتی با دیاری کهن، و این **رویداد ننگین تاریخی**، به همه سوگواران میهن پرست بویژه پادشاهی خواهان، این پیکارگران راستین سپاه آزادیخواهی و آزاد اندیشی در برابر لشکریان واپسگرایی تاریک اندیش، نامیمون و ناخجسته باد!

سخنرانی شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی در "باشگاه ملی مطبوعات" آمریکا
صفحة ۲

درگذشت نامهٔ اعلاحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران
صفحة ۱۵

"پرسش های پاکدالانه" یا ایجاد دست انداز در مسیر انقلاب ملی ایرانیان؟! (نقدی بر دیدگاه های واپسگرایانه استاد بیژن عبدالکریمی)
صفحة ۵

چرا پادشاهی موروئی می تواند به دمکراسی کمک کند؟
صفحة ۱۶

هنگام اعمال فشار برای فروپاشی رژیم ایران، فرا رسیده است!
صفحة ۲۵

چرایی رویگردانی مردم از مسیر پیشرفت و چرخش آنان بسوی واپسگرایی
صفحة ۱۸

ستاره تابان سیستان؛ رادمان پور ماهک
صفحة ۱۴

زات و گوهر قانون چیست
بند ۴
صفحة ۹

تغییر ساختار اجتماعی بوسیلهٔ جنگ یا ...
صفحة ۲۳



ناخدا دوم شهریار شفیق: "نوه رضا شاه بزرگ که در شهر پاریس پس از واپسین دیدار با مادرش، شاهدخت اشرف پهلوی، با گلوله های مزدوران رژیم کشته شد".

جاویدنام تیمسار سپهبد نادر جهانبانی پیشتر به خبرنگاری که در روزهای نخست دستگیری به دیدارش رفته بود، گفت: **"بنویسد نادر جهانبانی همه آنچه را که تا کنون انجام داده، باعث افتخار خود می‌داند"**. (مجله روزگار نو، شهریور ۱۳۸۱)



جاویدنام تیمسار سرلشکر **الله معتمدی، دمی پیش از اعدام:** "به هر حال همیشه من آرزو داشتم برای مملکت کشته شوم تا فرزندانم به من افتخار کنند. اما تقاضایم از شما این است که در حفظ این ارتش که هزینه های سنگین برای آن خرج شده و دارای افسران، درجه داران و افراد شریف و متخصصین و تکنسین های منحصر به فرد می باشد بکوشید و این ارتش و افراد آن را که برای دفاع از مملکت ساخته شده اند این چنین از میان نبرید."

هر آنچه که در این ماهنامه چاپ می شود، دیدگاه های شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدا هیچ مسئولیتی متوجه شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

سخنرانی شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی در "باشگاه ملی مطبوعات" آمریکا

سه شنبه ۲۸ ژانویه ۲۰۲۵ برابر با ۹ بهمن ۱۴۰۳
شاهنشاهی

خانم‌ها و آقایان صبح بخیر. بازگشت به باشگاه ملی مطبوعات آمریکا برای من مایه افتخار است. از دعوت شما سپاسگزارم و خوشحال می‌شوم که بعد از صحبت‌هایم به پرسش‌های شما پاسخ دهم.

امروز خاورمیانه در آستانه تغییری بنیادین قرار دارد؛ تغییری که می‌تواند به دهه‌ها ترور، درگیری و آشوب پایان دهد و منطقه را به سوی صلح، رفاه و ثبات سوق دهد.

این تغییرات بنیادین، با تضعیف چشمگیر گروه حماس در غزه، سرکوب حزب‌الله لبنان، و سقوط رژیم بشار اسد در سوریه امکان‌پذیر شده. اما این تغییر همچنین به لطف رهبری، بینش، و امید مسئولان کشورهای منطقه، از ریاض تا اورشلیم و سراسر خاورمیانه، که می‌خواهند برای رفاه و مشارکت مردم خود همکاری کنند، ممکن شده است.

اگرچه امروز فرصتی تاریخی برای صلح‌طلبان فراهم شده، ولی جنگ‌افروزان بی‌کار ننشسته‌اند. جنگ‌افروزی که ۴۵ سال خاورمیانه را در آتش نگاه داشته‌اند، در تهران لانه کرده‌اند. علی‌خامنه‌ای و رژیم او، حتی نمایندگانی که او با انگلیسی فصیح و لبخت نزد شما می‌فرستد، به دنبال شرکت در این صلح‌نویز نیستند. آنها به دنبال نابودی آن هستند.

از کجا این را می‌دانیم؟ از آنجا که آنها نه تنها این هدف را به زبان آورده‌اند، بلکه در عمل به ما نشان داده‌اند. از همان آغاز، این رژیم غیرقانونی و جنایتکار علیه مردم ایران و مردم ایالات متحده آمریکا اعلان جنگ کرد: همان زمان که شجاع‌ترین فرماندهان نظامی ما را به قتل رساندند، کارکنان سفارت آمریکا در تهران را گروگان گرفتند، وقتی روشنفکران ما را در قتل‌های زنجیره‌ای کشتند، پایگاه تفنگداران دریایی آمریکا را در لبنان منفجر کردند، وقتی جوانان شجاع ما را در خیابان‌ها قتل عام کردند، حتی کوشیدند رئیس‌جمهور شما، دونالد ترامپ را ترور کنند.

نه فقط شعار این رژیم، بلکه همانطور که «مرگ بر آمریکا» خود خامنه‌ای می‌گوید، منش و سیاست نظام است.

اما امروز، با نابود شدن نیروهای نیابتی‌اش، جمهوری اسلامی ضعیف‌تر از همیشه است. بنابراین، در هفته‌ها و ماه‌های آینده، جمهوری اسلامی از ترس بقا و نجات خود به هر بهایی، چهره‌ای متفاوت به شما نشان خواهد داد. این رژیم از جهاد، گروگان‌گیری، یا آشوب سخن نخواهد گفت، بلکه از معامله، منافع مشترک و عمل‌گرایی حرف خواهد زد. مانند نیم قرن گذشته، از هر حقه و ابزاری برای دروغ‌گویی و فریبکاری استفاده خواهد کرد تا راهی برای یک توافق جدید با ایالات متحده پیدا کند.

رژیم اگر این توافق را به دست بیاورد، از مزایا و امتیازات آن برای بازسازی نیروهای نیابتی‌اش و برپا کردن آشوب بیشتر در منطقه بهره خواهد برد. رژیم به دنبال ایجاد یک ۷ اکتبر دیگر، حتی وحشتناک‌تر خواهد بود. و بار دیگر علیه مردم و منافع آمریکا جنگ خواهد کرد. این نظر یا تحلیل من نیست. این رژیم DNA این کارنامه ۴۵ سال گذشته است. این در است.

بنابراین ایالات متحده باید دست به یک انتخاب بزند: یا از این فرصت تاریخی برای تغییر مسیر خاورمیانه و جهان به سوی صلح و رفاه پایدار استفاده کند؛ و یا در دام فریبکاری‌های یک رژیم اسلام‌گرای تندرو بیفتد و خاورمیانه را دوباره به نیروهای نیابتی تروریستی رژیم بسپرد.

البته، همانطور که ذکر کردم، گزینه اول، انتخابی بدیهی به نظر می‌رسد. اما می‌دانم کسانی هستند که، چه از روی جهل،

چه ایدئولوژی یا منافع شخصی، سعی می‌کنند دولت آمریکا را گمراه کنند تا تصور کند که تغییر در ایران تنها از طریق جنگ به دست می‌آید؛ اما این تنها منجر به رویدادهای بدتری خواهد شد. اجازه دهید شفاف و صادقانه این موضوع را مطرح کنم: آقای رئیس‌جمهور، هرکسی که به شما می‌گوید برای تغییر در ایران و یک خاورمیانه صلح‌آمیز باید جان سربازان شجاع خود را قربانی کنید، به شما دروغ می‌گوید.

ما در مبارزه خود برای آزادی ایران، به سربازان یا پول دولت آمریکا نیاز نداریم. این خود ایرانیان هستند که توقف‌ناپذیر برای آزادی میهن خود و پیوستن به جنبش نوظهور صلح در منطقه، با اشغالگران میهن‌شان مبارزه می‌کنند.

آنها برای رسیدن به آزادی به خیابان‌ها آمده‌اند و مبارزه کرده‌اند. اما هم‌میهنان من تنها نیستند. من اجازه نخواهم داد که آن‌ها این مبارزه را به تنهایی انجام دهند. آن‌ها از من خواسته‌اند تا رهبری گذار از این رژیم جنگ‌طلب به آینده‌ای باثبات و صلح‌آمیز را بر عهده بگیرم.

...من درخواست آن‌ها را پذیرفته‌ام و اینجا هستم تا وظیفه‌ام را انجام دهم. برنامه من برای براندازی این رژیم و جایگزینی آن شامل این موارد است: ایجاد شکاف در بدنه رژیم و تسهیل ریزش نیروهای آن، تشویق به حضور همه‌جانبه هم‌میهنانم، بسیج افکار عمومی جهان و ایرانیان خارج از کشور، همکاری با دولت‌های گروه ۲۰ برای اعمال فشار حداکثری بر رژیم اسلامی و حمایت حداکثری از مردم ایران، و در نهایت، آماده‌سازی برای گذار و بازسازی اقتصادی و سیاسی ایران.

به خاطر همین احساس وظیفه نسبت به هم‌میهنانم که می‌خواهند به صف صلح‌افریزان در جهان بپیوندند امروز با یک پیام اینجا هستم: زمان آن فرا رسیده که از فرصت به دست آمده برای یک تغییر تاریخی در خاورمیانه و پایان دادن به جنگ‌های بی‌امان و ایجاد رفاهی پایدار برای همه ملت‌های منطقه و جهان استفاده کنیم. اما این تنها زمانی امکان‌پذیر است که از بزرگترین جنگ‌افروز جهان، رژیم جمهوری اسلامی، رها شویم. سپاسگزارم.

دیدار با عضو مجلس نمایندگان آمریکا:

در شرایطی که جمهوری اسلامی از همیشه ضعیف‌تر است و ملت ایران آماده بازپس‌گیری کشورشان هستند، برای دور تازه‌ای از گفتگو با نمایندگان مردم آمریکا به ساختمان کنگره رفتم. دیدار با عضو مجلس نمایندگان، آقای ریچ مک کورمیک به چگونگی حمایت حداکثری ایالات متحده از مبارزه ملت ایران برای آزادی اختصاص داشت و اینکه چنین حمایتی در راستای منافع ملی آمریکا نیز است.



پیش به سوی تشکیل هسته‌های مخفی - مبارزاتی از گروه‌های گوناگون اجتماعی!



به چنگ آر چکد خونم از قلب پاک
خدا، شاه و میهن نویسم به خاک

فهرست برخی از جاویدنامان نیروهای زمینی، هوایی، دریایی،
هوانیروز و هواپرد ارتش شاهنشاهی ایران، شهربانی و ژاندارمری کل کشور:



تیمسار ارتشبد نعمت‌الله نصیری: فرمانده پیشین سازمان اطلاعات و امنیت کشور
تیمسار ارتشبد غلامعلی اویسی: فرمانده پیشین ژاندارمری کل کشور
تیمسار سپهبد عبدالعلی بدره‌ای: فرمانده نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران
تیمسار سپهبد امیرحسین ربیعی: فرمانده نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی ایران

تیمسار سپهبد نادر جهانبانی: جانشین فرماندهی نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی ایران
تیمسار سپهبد هوشنگ حاتم: جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد بیوک امین افشار: فرمانده ستاد ژاندارمری
تیمسار سپهبد ناصر مقدم: فرمانده سازمان اطلاعات و امنیت کشور
تیمسار سپهبد علی محمد خواجه‌نوری: رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد عبدالله خواجه‌نوری: رئیس دادگاه عادی و تجدید نظر ارتش
تیمسار سپهبد (بازنشسته) محمدتقی مجیدی
تیمسار سپهبد علی حجت کاشانی: رئیس سازمان تربیت بدنی کشور
تیمسار سپهبد ابوالحسن سعادت‌مند: جانشین کل سازمان اطلاعات و امنیت کشور
تیمسار سپهبد حسین رستگار نامدار: فرمانده لجستیک ارتش شاهنشاهی ایران
تیمسار سپهبد فخر مدرس: رئیس دادرسی ارتش
تیمسار سپهبد عزیزالله پالیزبان: فرمانده اداره دوم ارتش
تیمسار سپهبد مصطفی امجدی
تیمسار سپهبد منوچهر یزدان‌بخش
تیمسار سپهبد اصغر جلالی
تیمسار سپهبد امیرفرهنگ خلعتبری
تیمسار سپهبد ایرج مقدم: رئیس تسلیحات
تیمسار سپهبد عیسی بقراط جعفریان: فرمانده لشکر جنوب



جاویدنام تیمسار سرلشگر
رضا ناجی، جانشین
عملیاتی نیروی زمینی

تیمسار سرلشگر علی نشاط: فرمانده گارد جاویدان
تیمسار سرلشگر منوچهر خسروداد: فرمانده هوانیروز ارتش شاهنشاهی ایران
تیمسار سرلشگر رضا ناجی: جانشین عملیاتی نیروی زمینی
تیمسار سرلشگر احمدعلی بیدآبادی: فرماندار نظامی تبریز
تیمسار سرلشگر محمد جواد مولوی طالقانی
تیمسار سرلشگر غلامحسین شمس تبریزی
تیمسار سرلشگر کاظم ریاحی: آخرین فرمانده لشکر گارد
تیمسار سرلشگر فرامرز نودری‌بقا
تیمسار سرلشگر حسن بهزادی: فرمانده یگان فرهنگی ژاندارمری
تیمسار سرلشگر بیگلری: جانشین فرمانده گارد جاویدان
تیمسار سرلشگر محمد صالحی
تیمسار سرلشگر عبدالعلی منصور
تیمسار سرلشگر حسن پاکروان

نام و یاد جاویدنامان میهن همیشه زنده خواهد بود!



بلند آسمان جایگاه من است خدا، شاه و میهن شعار من است

تیمسار سرلشکر علی اکبر یزدجردی
تیمسار سرلشکر ایرج مطبوعی
تیمسار سرلشکر پرویز امین افشار
تیمسار سرلشکر جابر ولی نژاد
تیمسار سرلشکر نعمت الله معتمدی: فرمانده تیپ زرهی قزوین
تیمسار سرلشکر عبدالله عمیدی
تیمسار سرلشکر علی اصغر ده پناه
تیمسار سرلشکر جواد بدیع



**جاویدنام تیمسار سپهبد منوچهر
خسروداد، فرمانده هوانیروز**



**جاویدنام تیمسار سپهبد ناصر مقدم؛
فرمانده سازمان اطلاعات و امنیت کشور**



**جاویدنام تیمسار سپهبد مهدی رحیمی؛
آخرین فرماندار نظامی تهران**

تیمسار سرتیپ علی وفایی: جانشین لشکر زرهی قزوین
تیمسار سرتیپ خلبان آیت محقق: فرمانده پایگاه یکم شکاری

سرکار سرهنگ مقدم حسینی
سرکار سرهنگ امیر افتخارمنش
سرکار سرهنگ مرتضی امینی: نیروی هوایی، خلبان
سرکار سرهنگ محمدباقر لطیفی تهرانی
سرکار سرهنگ یعقوب یقینی
سرکار سرهنگ محمد جواد غفاری
سرکار سرهنگ محمود شهیدی
سرکار سرهنگ حسین خورشیدی
سرکار سرهنگ جلال بدیعی
سرکار سرهنگ مصطفی زمانی
سرکار سرهنگ دوم پیاده هادی گلستانه: گارد جاویدان
سرکار سرهنگ ناصرقلی هوشمند: رئیس سازمان اطلاعات و امنیت
اسپهان
سرکار سرهنگ سیاوش بیانی: نیروی هوایی
سرکار سرهنگ محمد هادی احمدی: شهربانی کل کشور
سرکار سرهنگ فرهی سرابی: لشکر گارد
سرکار سرهنگ احمد آزموده: نیروی هوای، چتر باز
سرکار سرهنگ ابوالفضل احمدی: ریاست شهربانی های لرستان
سرکار سرهنگ ماشالله افتخارمنش: لشکرگارد
سرکار سرهنگ انصاری: ریاست سازمان اطلاعات و امنیت قزوین
سرکار سرهنگ محمدعلی احمدی: ژاندارمری کل کشور
سرکار سرهنگ غلامعلی ایوبی: نیروی زمینی

تیمسار سرتیپ حسینعلی بیات
تیمسار سرتیپ منوچهر اسعدی
تیمسار سرتیپ شهنام رضایی
تیمسار سرتیپ ایرج امین افشار: نیروی هوایی، خلبان
تیمسار سرتیپ حسین همدانیان: فرمانده سازمان اطلاعات و
امنیت کرمانشاه و خرم آباد
تیمسار سرتیپ عباس شفاعت
تیمسار سرتیپ منوچهر ملک: فرمانده لشکر قزوین
تیمسار سرتیپ عبدالله وثیق
تیمسار سرتیپ تابعی
تیمسار سرتیپ غلامحسین علایی: فرمانده پادگان مسجد
سلیمان و کارخانه ساخت و مونتاژ تانک هخامنشی
تیمسار سرتیپ جلال سجده ای
تیمسار سرتیپ مظفر نیازمند
تیمسار سرتیپ اکبر غفاریان امید: فرمانده تیپ ۲ زرهی دزفول
تیمسار سرتیپ فضل الله ناظمی اشنی
تیمسار سرتیپ محمود ارم
تیمسار سرتیپ جهانگیر اسفندیاری: معاون لشکر ۹۲ زرهی
خوزستان
تیمسار سرتیپ احمد حمیدی آشتیانی: رئیس شهربانی
کرمانشاه
تیمسار سرتیپ عباس کحالی: فرمانده آموزش شهربانی
تیمسار سرتیپ علی اکبر انصاری: رئیس سازمان اطلاعات و
امنیت قزوین
تیمسار سرتیپ علی اکبر یزدجردی: فرماندار نظامی مشهد

پیروز باد مبارزات ملی-دمکراتیک ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!

”پرسش های پاکدلانه“ یا ایجاد دست انداز در مسیر انقلاب ملی ایرانیان؟!

نقدی بر دیدگاه های واپسگرایانه استاد بیژن عبدالکریمی

که راه هرگونه اصلاحات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... را سد کرده و در برابر حرکت رو به جلوی جامعه، مقاومت و خواست اصلاحات را با انجام خشونت وحشیانه، سد کرده و به بن بست می کشانند. شاید جناب استاد می خواستند بگویند که ”چپ روی“ و یا ”تندروی“ اپوزیسیون رژیم را ترسانده، و سبب شد تا راه اصلاحات از سوی رژیم مسدود گردد!! اما اگر مراد ایشان برآستی این است، این وظیفه ایشان است که به ما نشان دهند، کجا رژیم به اصلاحات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... دست زده و یا روی آورده و در حال پیاده کردن این ”اصلاحات“ بود، که ناگهان ”چپ رویهای“ اپوزیسیون، رژیم را وادار به عقب نشینی و خشونت کرده است؟! خُب؛ اگر بخواهیم با منطق استاد عبدالکریمی پیش برویم، این رژیم نیست که باید مواخذه شود، بلکه باز این اپوزیسیون است که باید مانند ”مرغ عزا و عروسی“، پُرکنده شود!! دوم اینکه؛ مردم ایران در سال ۵۷، مثلاً ”انقلاب“ کرده بودند که به شکل ”انقلابی“ بر مشکلات؛ بویژه از نوع ”سیاسی“ اش چیره گردند! آیا فکر می کنید دچار پارادوکس نمی شوید هنگامی که از ”انقلابیون“، انتظار ”اصلاحات“ دارید؟! ”انقلابیون“ی که ”اصلاحات“ را چاره مشکلات ندیده، و رویداد ننگین ۵۷ را رقم زدند، حال از همانها می خواهید که ”اصلاح“ کنند و اگر جلوی ”اصلاح“ را گرفتند، گناهش به گردن ”اپوزیسیون“ است!!! جناب عبدالکریمی گرامی، انصاف هم خوبی چیزی است!

در ادامه ایشان می فرمایند که: ”من خواهان تغییر اساسی و بنیادین در این جامعه هستم حتا اگر به قیمت سرنگونی جمهوری اسلامی باشد، اما حاکم بد را بر خلاء قدرت ترجیح میدم.“

بشار اسد حاکم بدی بود، در یازده سال پایانی حکومتش، کشورش تکه پاره شد. بیش از نیم ملیون کشته و شمار بیشتری زخمی به جای گذارد، و میلیونها نفر از مردم کشورش در کشورهای جهان پراکنده و برای زنده ماندن به بیگاری مشغول شدند. آنانی هم که در زیر کنترل دولت اسد زندگی می کردند، جهمی بود که خود ”سرداران سپاه“ پس از سرنگونی اسد، برای توجیه کثافت کاریهایشان، ناچار شدند تا بدان معترف گردند. با این منطق، جناب عبدالکریمی حتما همان زمان از حکومت اسد دفاع کرده و از نیروهای دفاعی و انتظامی ایران هم سپاسگزار بودند که برای حفظ امنیت ایران و دفاع از ”حرم“، از یکطرف به حفظ جانپانان اسد پرداخته و از طرف دیگر برای اینکه ”ایران به دام داعش نیافتد“، در خیابانهای ایران مردم به جان آمده و آزادیخواهان میهن پرست را به گلوله می بستند!! چون ایشان باور دارند که ”حاکم بد را به خلاء قدرت“ ترجیح می دهند! با این منطق استاد، و دیگرانی که چون او می اندیشند؛ دزدی، اختلاس، بی عدالتی، کشتار آزادیخواهان و میهن پرستان، گسترش کودکان تهیدست و بی پناه کار، و صدها هزار آسیبهای اجتماعی که مردم ما روزانه آنها را با پوست، گوشت و استخوان خود تجربه می کنند، قابل توجیه است!! مردم ما باید استخوانشان زیر چرخ دنده های این ساختار ضد انسانی اسلامی خُرد شود، چون بنا بر ادامه در ص ۶

دکتر بیژن عبدالکریمی، استاد پیشین دانشگاه آزاد اسلامی در رشته فلسفه است و از هیأت علمی این نهاد آموزشی، به اتهام آنچه که ”دفاع از نظام سلطنتی پهلوی“ خوانده می شد، از دانشگاه اخراج شدند. ایشان دارای نسک، ترجمه و تألیف های بسیاری در رشته تحصیلی و آموزشی اشان هستند.

آنچه که ما در این نوشتار می کوشیم تا به نقد آن بپردازیم نه دستاوردهای علمی و یا شخصیت دموکرات و آزاداندیش وی؛ بلکه نقد دیدگاههای سیاسی به ظاهر دلوایسگرایانه، اما در واقعیت امر واپسگرایانه ایشان است. تأکید می کنیم؛ نقد مواضع سیاسی دکتر عبدالکریمی، نه از منظر شخصی، که برخورد نقادانه با بخشی از طیف آکادمیکی است که همانند او اندیشیده و با پنهان شدن پشت کارنامه های دانشگاهی، برای ماندگاری و بقای جانیان حاکم بر سرزمینمان، زمان می خرند. مبنای نقد ما بر بستر مناظره ای است که ایشان با جناب مهدی نصیری به میزبانی آقای احمدی در برنامه ”مدرسه آزاد فکری“، چند هفته پیش داشته اند، می باشد.

استاد عبدالکریمی گرامی، در طی این مناظره بارها با تاکید، عنوان نموده اند که؛ خواهان تغییر اساسی و بنیادین در جامعه ایران حتا به قیمت سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. اتفاقاً، ما نیز براین باوریم که ایشان در این گفته خود صادقند؛ مگر می شود برای کسی که می نویسد، تألیف ها دارد و خواهان فضای آزاد در جامعه است، خواهان تغییر مناسبات اختناق آمیز در جمهوری اسلامی نباشد؟! مگر می شود در دستگاهی که سرتاپای آنرا فساد، دزدی، اختلاس، رشوه، پارتی بازی، تبعیض و بی عدالتی فرا گرفته، اندیشمندان آن جامعه متوجه این همه بی عدالتی نشده و خواهان تغییر نباشند؟! مگر می شود در دستگاهی فقر اقتصادی، فرهنگی و آموزشی، اختلاف طبقاتی، بی عدالتی های اجتماعی، برتری خواهی (تبعیض) و ... در آن موج بزنند و آدمی را به دادخواهی وا ندارد؟ پس چرا در چنین هازمانی (جامعه ای)، آقای عبدالکریمی خواهان ”تغییر اساسی و بنیادین“ نباشد؟! آنچه که ما و به احتمال زیاد، بسیاری را نسبت به گفتارهای ایشان مشکوک می کند، نه خواسته ”تغییر اساسی و بنیادین در جامعه“ از سوی او، که گاهی به نعل و بیشتر به میخ زدن ایشان است!! ایشان از سویی بارها از ضرورت دگرگونی در جامعه ایران، حتا ”به قیمت سرنگونی جمهوری اسلامی“، سخن می رانند، اما به جای موضعگیری روشن و شفاف با عامل ادبار ملت ایران، لوله سیلاح نقد را بسوی اپوزیسیون نشانه گرفته و می فرمایند: ”اپوزیسیون نادان ما، اپوزیسیونی که در زمین دشمن داره بازی می کنه، فضای کشور را برای اصلاحات بشدت مسدود کرده!!!“

در این ادعا، بدفهمی های بسیاری از سوی جناب عبدالکریمی، این استاد بزرگوار صورت می گیرد؛ نخست آنکه، فشار برای اصلاحات اجتماعی همیشه از سوی اپوزیسیونی که به اصلاحات ”نظام“ پایبند است صورت می گیرد و نمی تواند مسدود کننده باشد. بلکه همواره این رژیمهای سرکوبگر هستند



پیروزی



مبارزه



اتحاد

"پرسش های پاکدلانه" یا ایجاد دست انداز ... ادامه از ص ۵

منطق جناب استاد مبدا کشور ما دچار "خلاء قدرت" شود!!!
آیا نمی اندیشید که استاد فلسفه ما، ایرانیان را بی اندازه کوچک انگاشته اند؟؟!

پس از سرنگونی این رژیم خون آشام، ایران دچار خلاء قدرت نخواهد شد. تنها به یک دلیل ساده، این رژیم هیچ قدرتی برای اعمال حاکمیت خود بر مردم ندارد، و تنها با نیرویی به اندازه نیم درصد و با توسل به زور اسلحه، کل جامعه را تحت بندگی خود درآورده است. پس از سرنگونی، آیا این نود و نه و نیم درصد هازمان، آنقدر کوچک و ناتوان خواهند بود که نتوانند جلوی هر دشمنی را بگیرند؟؟ بهتر است جناب استاد کمی تاریخ ایران، و انقلابات جهان را مطالعه بفرمایند. در ۱۲۰ سال گذشته، ایران سه انقلاب اجتماعی، دو جنگ جهانی، دو کودتا، جنگ هشت ساله و فراز و نشیبهای بسیاری را پشت سر گذاشت و اینک آماده چهارمین انقلاب اجتماعی به رهبری شهریار میهن، این پرچمدار مبارزات میهن پرستانه ایرانیان، می باشند!

جناب استاد ضمن اینکه به "ضرورت تغییر" در ایران امروز اذعان، و مقاومت "حاکمیت" در برابر این "خواست" ملی را، منع می فرمایند؛ به طرح سه پرسش پرداخته و ضمن پاسخ به آنها، هرچه بیشتر مرز میان خود و ملت ایران را پررنگ تر ساخته و در همان حال نزدیکی خود را با ساختار ضد مردمی کنونی آشکارتر می سازند.

۱. "مراد ما از تغییر چیست؟ ۲. تغییر در کدام جهت، به کدامین سو؟ ۳. "این تغییر به واسطه کدام نیروی اجتماعی یا نیروی تاریخی می تونه صورت بگیره؟"

(برای اینکه این نوشتار بیش از اندازه به درازا نکشد، خوانندگان می توانند با دیدن این مناظره به پرسشهای آقای عبدالکریمی و پاسخهای ایشان آشنا شوند. ما در اینجا می کوشیم تا پاسخگوی پرسشهای ایشان و دیگرانی چون او، از پایگاه اندیشه ای خود باشیم.)

۱. "مراد ما از تغییر چیست؟"

دگرگونی اجتماعی از دیدگاه ما آن تغییری است که همه اقتصاد، فرهنگ و روابط اجتماعی را به شدت تحت تأثیر قرار داده و با اتخاذ ساختار سیاسی متناسب با این دگرگونی، به امر بازسازی اقتصاد، فرهنگ، قانون و روابط اجتماعی ای که در خدمت منافع ملی مردم باشد، می پردازد.

در اقتصاد، رشد رفاه و سطح زندگی ملت بر پایه توسعه صنعت در همه زمینه ها، سرمایه گذاری در بخشهای گوناگون مالی و صنعتی به منظور ایجاد فرصت های شغلی و ریشه کن ساختن بیکاری از اولویت ها بوده و در همین راستا پیوند با هازمان جهانی بویژه "غرب"، می تواند کشور ما را هرچه زودتر به دستیابی به اقتصادی پویا، رو به رشد و پایدار رهنمون سازد. در این راستا برای میهن پرستان، شایستگی افراد برای دستیابی به چنین توسعه ایی ملاک عمل بوده و نه باورهای ایدئولوژیکی و یا اعتقادات مذهبی آنان.

در زمینه فرهنگی، بازگرداندن دوباره هویت ملی ایرانیان بر پایه گرمیداشت باورها و جشن های ملی و گریز از خرافه پرستی ها، عرب پرستی و در خدمت منافع بیگانگان بودن، که از زمان حمله اعراب به ایرانیان تا پایان دوره سلطنت قاجار و

بویژه در جمهوری ایران سنتز اسلامی، گسترش بی سابقه ای یافته است، می باشد.

در زمینه روابط اجتماعی مراد ما آن دگرگونی ای است که هازمان ما با برخورداری از آزادیهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بتوانند آزادانه زندگی خود را بنا بر اندیشه خود سازمان دهند. آزادیهای فردی و اجتماعی آنان به هیچ روی و از جانب هیچ دستگاهی مورد تعرض قرار نگیرد. مجموعه روابطی که در پناه آن آدمیان فرصت بیشتر و بهتری می یابند تا به رشد اندیشه و فرهنگی خود پرداخته و به حقوق شهروندان و آزادیهای آنان احترام بگذارند.

به نگر ما، ساختاری که می تواند پاسخگوی چنین دگرگونی ای باشد و در آن هم میهنان ما بتوانند هم به آموزش و پرورش رایگان و با کیفیت دسترسی داشته و هم بتوانند با نیروی کار و اندیشه سطح زندگی خود را همواره بهبود ببخشند، و از آزادیهای فردی، اجتماعی، فرهنگی و ... برخوردار باشند، سامانه شاهنشاهی ایران است. ساختاری که در دوران خاندان ایرانساز پهلوی، توانایی های خود را به منصفه ظهور رساند و تنها در طول ۵۰ سال توانست از هازمانی به شدت عقب مانده، خود را در کنار کشورهای توسعه یافته ارتقاء دهد. ساختاری که در آن با درسگیری از تجارب تاریخی، هرگونه برتری خواهی (تبعیض) را کنار خواهد زد و با اختیار کردن قانونی که عدالت اجتماعی به همراه جدایی دین از دولت و ارزشهای آزادیخواهانه، پایه های آنرا تشکیل خواهد داد، به نگرانی از دستاوردهای این دگرگونی اجتماعی ملت اقدام خواهد کرد. برای دستیابی به چنین خواسته های امکانپذیری، نخست باید جمهوری چپاولگر اسلامی سرنگون شود و سپس با برقراری سامانه شاهنشاهی ایران، ملت با گامهای بلند و استوار ساختن ایران نوینی را پایه ریزی کنند.

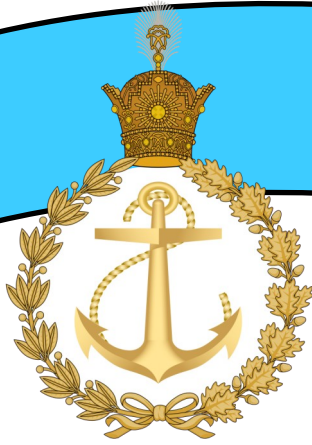
۲. "تغییر در کدام جهت، به کدامین سو؟"

بد نیست برای پاسخ به پرسش بالا، نخست گوشه ای از سخنان جناب عبدالکریمی را در پاسخ به همین پرسش او، برای شما بیاوریم و سپس به پاسخ بنشینیم: "... می خواهیم رو به جلو برویم، تغییر باید رو به سوی جلو باشد. ما خواهان بازگشت به گذشته نیستیم. اولاً بازگشت به گذشته در واقع منطقاً درست نیست. ثانیاً اساساً امکانپذیر نیست. تاریخ به عقب برنمی گرده، لذا تکیه بر اینکه ما به کمک شاهزاده رضا پهلوی می خواهیم اصلاحاتی انجام بدیم، اینا حرکت بسوی جلو نیست. بازگشت به سلطنت بازگشت به در واقع نیروهایی که در واقع زمانی از این کشور رانده شدند، و اینکه ما دوباره بخواهیم به واسطه این نیروها این کشور را اصطلاح بکنیم؛ نه امکانپذیر است، و نه عقلاً و منطقاً حرکتی رو بسوی جلو هست و البته هیچ مبنای عملی هم ندارد."

خواهش ما از خواننده گرامی این هست که یکبار دیگر گفته های برجسته شده جناب عبدالکریمی را بخوانند!! درک ایشان نسبت به مسئله "حرکت تاریخ" درکی مکانیکی و فاقد اعتبار علمی است. جستار "حرکت" در تاریخ، بر اساس شکل و ساختار سیاسی تعریف نمی شود، بلکه بر اساس رشد نیروهای مولده و بکارگیری تکنولوژی در خدمت نیازمندیهای گونه انسان در همه زمینه ها تعریف می شود. آنانی که همچنان "حرکت تاریخ" را بر پایه ایدئولوژی و باورهای عقیدتی تبیین می کنند، و شیوه اندیشه و واکاویشان همچنان بر بنیاد آن باورها صورت می گیرد، شکل را بر درونمایه (محتوا) مقدم دانسته و دلخوش به نام ها هستند.

ادامه در ص ۸

مرگ بر جمهوری ننگین اسلامی!



چو خواهم بسوزد طلسم سیاه دو صد بار بگویم جاوید شاه!

سرکار سرهنگ جلیل پورموسی: فرمانده گردان آموزشی

دبیرستان نظام تهران

سرکار سرهنگ هوشنگ توانا: افسر بازرسی نیروی زمینی و

افسر فرمانداری نظامی در منطقه یک تهران

سرکار سرهنگ داریوش جلالی: نیروی هوایی

سرکار سرهنگ سرکار سرهنگ هوشنگ طوطیان: ریاست

کلانتری 6 شیراز

سرکار سرهنگ دوم عزت الله خاوری: فرمانده گردان توپخانه

پادگان جی

سرکار سرهنگ رحمت الله خلیفه سلطانی: نیروی هوایر،

چترباز

سرکار سرهنگ عزیزالله رحمانی: ریاست سازمان اطلاعات

کهکیلویه و بویراحمدی

سرکار سرهنگ شاپور رنجبران: سازمان اطلاعات و امنیت

سرکار سرهنگ محمدرضا زادناری: نیروی هوایر، چترباز

سرکار سرهنگ امیرخسرو زرینه: نیروی هوایر، چترباز

سرکار سرهنگ منصور زمانی: شهربانی کل کشور، رییس

زندان قصر

سرکار سرهنگ احمد سالاری: سازمان اطلاعات و امنیت

کشور

سرکار سرهنگ ستار ستاری: نیروی هوایی

سرکار سرهنگ هوشنگ سلیمی: سازمان اطلاعات و امنیت

کشور

سرکار سرهنگ داود صارمی: نیروی زمینی

سرکار سرهنگ پرویز شمیرانی: فرمانده گردان ۱۳۸ لشکر

پیاده گارد و معاون ستاد تیپ یک نادری لشکر گارد

سرکار سرهنگ منوچهر صادقی: نیروی هوایر، چترباز

سرکار سرهنگ معینی طباطبایی: ژاندارمری کل کشور

سرکار سرهنگ هدایت الله عصفوری: ریاست شهربانی میناب

سرکار سرهنگ عزت الله خاوری: نیروی زمینی

سرکار سرهنگ سعید عین القضاة: سازمان اطلاعات و امنیت

سرکار سرهنگ حسین فردوس مکان: فرمانده قرارگاه ستاد

ژاندارمری

سرکار سرهنگ برهان فریدونی: فرمانده گردان 134 مشهد

سرکار سرهنگ علی فاریا: نیروی هوایر، چترباز

سرکار سرهنگ عظمت الله فهندژ: سازمان اطلاعات و امنیت

سرکار سرهنگ بهرام قانع: نیروی هوایی

سرکار سرهنگ حسین کاوه ای: نیروی زمینی

سرکار سرهنگ احمد ضیایی کوهی سرخی: شهربانی کل کشور

سرکار سرهنگ محمود کاشی: شهربانی کل کشور

سرکار سرهنگ هوشنگ کاویانی: نیروی زمینی

سرکار سرهنگ حسن احسانی: ریاست سازمان اطلاعات و

امنیت استان گیلان

سرکار سرهنگ محمدباقر لطیفی مقدم: لشکر گارد

سرکار سرهنگ یحیی لیقوانی: سازمان اطلاعات و امنیت

سرکار سرهنگ جواد مخفی:

معاونت اداره اطلاعات شهربانی

سرکار سرهنگ مقدم حسینی: نیروی زمینی

سرکار سرهنگ معصوم نجفی نژاد: فرمانده پلیس شهربانی

تبریز

سرکار سرهنگ ناصرقلی هوشمند: سازمان اطلاعات و امنیت

سرکار سرهنگ پرویز یغمایی: فرمانده گردان لشکر ۹۲

زرهی خوزستان

سرکار سرگرد شعله‌ور

سرکار سرگرد منوچهر قشقایی: فرمانده تیم ضد خرابکاری

سرکار سرگرد مسعود مقبل‌زاده

سرکار سرگرد ناصر قوامی: معاونت کلانتری 13

سرکار سرگرد محمد دهناد: ژاندارمری کل کشور، قصرشیرین

سرکار سرگرد مهدی ساقی

سرکار سرگرد کورس آذرتاش: هوانیروز

سرکار سرگرد علی آرین فر: ریاست شهربانی تربت حیدریه

سرکار سرگرد منوچهر ادیب پور: نیروی زمینی

سرکار سرگرد محمدمهدی اشراقی: معاون فرمانداری نظامی

خرمشهر

سرکار سرگرد آشور: ریاست شهربانی خمین

سرکار سرگرد حسین اصفهانیان فرد: ژاندارمری کل کشور،

فرمانده ترابری

سرکار سرگرد (بازنشسته) حجت الله امیرفتحی: نیروی زمینی

سرکار سرگرد اسدالله بختیاری: کمیته مشترک ضد خرابکاری

سرکار سرگرد بهروز بهروزی: نیروی هوایی

سرکار سرگرد بهمن پرتوی: نیروی هوایی

سرکار سرگرد حسین تربتیان: قرارگاه شهربانی اهواز و

ریاست کلانتری مرکز

سرکار سرگرد محمدعلی ثقفی: نیروی هوایی

سرکار سرگرد هرمز جباری: شهربانی کل کشور

سرکار سرگرد فرخزاد جهانگیری: نیروی هوایی

سرکار سرگرد مقصود حق شناس: ریاست کلانتری های 1 و 6

تبریز

سرکار سرگرد ایرج خلف بیگی: نیروی زمینی

سرکار سرگرد ایرج ذوالفقاری: ریاست کلانتری آمل

آزادی، رفاه و عدالت اجتماعی از حقوق تردید ناپذیر ملت ایران است!

پرسش های پاك‌الانه يا ايجاد دست انداز ... ادامه از ص ۶

برای این گونه "اندیشمندان"، منافع ملی، زندگی و نیازهای ملت، بهداشت و آموزش مردم، و حتی کودکان بعنوان سازندگان آینده میهن هرگز مطرح نبوده و نیست! آنان تنها به این دلخوشند که نام "سوسیالیسم"، "جمهوری"، "مبارزه ضد امپریالیستی" و شعارهای "مرگ بر این" و "مرگ بر آن" را با خود بپیک کنند. ارزشها، برای این دوستان نابخرد، تحمل سختی هاست همانگونه که علی اکبر ولایتی مشاور خامنه ای خوناشام؛ ملت ما را چون مردم یمن، به بستن لنگ به کمر و خوردن نان خشک تشویق می کرد. برای جناب استاد؛ فقر اقتصادی، فقر فرهنگی، پایین رفتن استانداردهای زندگی انسانها به چشم نمی آید، برای ایشان فقط حفظ و نگهداری از "شکل ها"، قابل ارزش و فداکاری می باشند. این دوستان نابخرد حتی این توان را هم ندارند که اعتراف کنند جامعه ای چون سوئد که از نگر ساختار سیاسی، بر پایه سامانه پادشاهی اداره می شود، از منظر "حرکت تاریخی" آنان، سرانجام هازمانی عقب مانده است یا بر پایه ارزشهای دموکراتیک جاری در هازمان سوئد، و بکارگیری آخرین فناوری ها برای رشد، آموزش، بهداشت، رفاه و ... مردم، هازمانی پیشرفته و "رو به جلو" است؟! بگذریم از این راستی که بازگشت پادشاهی به کشور کامبوج پس از کودتای خمرهای سرخ "ضد امپریالیست"، و یا بازگشت فرزند فردیناند مارکوس، رئیس جمهوری پیشین فلیپین که از میهنش رانده شده بود، به قدرت پس از نزدیک به چهار دهه را چگونه تبیین می کنند؟!

از نگاه ما حرکت تاریخ به جلو؛ با رشد فناوریهای که در خدمت نیازهای همگانی گونه بشر باشد، گره خورده است. ما این حرکت رو به جلو را پیش از رویداد ننگین سال ۵۷، بخوبی می بینیم. بوجود آوردن ادارات، نهادها، کارخانه ها، دانشگاهها، دبستان و دبیرستانها، ورود گسترده بانوان به هازمان در ساختارهای مدیریتی کشور، تولید، آموزش و پرورش، کادر درمانی و ... همراه با بکارگیری فناوریهای به روز آن دوره همچون ناوگانهای مسافرتی هوایی، زمینی و دریایی و ... در خدمت به منافع ملت، همه و همه نشان رشد هازمان ایران بوده و "رو به جلو تعریف" می شدند. اتفاقاً و دست بر قضا، با انجام رویداد ننگین سال ۵۷ و ورود جمهوری اسلامی، رشد نیروهای مولده، رشد فناوری های به روز، توسعه صنعتی و ... کم کم متوقف شده و کشور به ورطه ای افتاده است که حتی خود جناب استاد عبدالکریمی هم نگران "پاچیده شدن" آن هستند.

ما نیز بر پایه این زبانزد همگانی مردم ایران، بر این باوریم که "ماهی را هر وقت از آب بگیرد، تازه است" و "جلوی ضرر را هر کجا بگیرد، باعث سود" خواهد بود. ملت ایران در سال ۵۷ دست به یک اشتباه تاریخی زد، و با گلوله به مغز خود شلیک کرد، برای جبران این اشتباه تاریخی، راه چاره غرق شدن در گندآب خودساخته نیست؛ بلکه داشتن شهامت و شجاعت برای انتخاب گزینه درست، گزینه ای که راه را برای از سرگیری پیشرفت اقتصادی-اجتماعی هازمان ایران فراهم کند، می باشد. این گزینه برآستی شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی می باشند.

۳. "این تغییر به واسطه کدام نیروی اجتماعی یا نیروی تاریخی می تونه صورت بگیره؟"

اگر پرسش فوق را آقای بیژن عبدالکریمی برای مغلطه طرح نکرده باشند، نمایانگر همان "نگاه ایدئولوژیک" ایشان به دگرگونی های اجتماعی انسان بر بستر باورهای عقیدتی ایشان می باشد. کمونیستها بر این باورند که نیروی اجتماعی ای که بر اساس منافع تاریخی خود، انقلاب اجتماعی را دامن زده و آنرا رهبری می کند، شکل ساختار سیاسی هازمان را بر بستر منافع طبقاتی خود تعیین می کند. بر پایه این دیدگاه؛ "نیروی اجتماعی" و یا "نیروی تاریخی" ای که موجب انقلاب میشود اگر توسط "طبقه کارگر" انجام بگیرد، آن "نیروی اجتماعی"، کارگران می

باشند و انقلاب آنان کارگری و شکل ساختار سیاسی آنان نیز سوسیالیستی خواهد بود.

می اندیشیم که خواننده گرامی تاکنون متوجه منظور پرسشهای آقای عبدالکریمی شده باشند؛ پوست موزی برای مخاطب خود، آقای مهدی نصیری، انداختند که ایشان نیز آگاهانه پا روی آن نهاده و وارد دامی که استاد برای او پهن کرده بود، نشدند.

اینک ما به این پرسش استاد، می پردازیم؛

بر کسی پوشیده نیست که زندگی همه شهروندان ایران در بازه زمانی ۴۵ سال گذشته، دستخوش دگرگونیهای وحشتناکی شده است. در روند این سالها، ناهنجاریهای اجتماعی تازه ای زاده شدند که گویای ژرفای نابسامانی و کاهش بزرگواری (کرامت) مردم ایران گشته اند. نداری و بی سامانی، شهروندان را به کارتون، گور، زیر پل و پشت بام خوابی کشانده است. شوربختانه پدیده کودکان کار، به امری جا افتاده در ایران امروز بدل شده و تن فروشی آدمیان از سر نداری و ناچاری، وابستگی به مواد روانگردان و هزاران درد پیدا و نپایان اجتماعی دیگر، گوشه هایی از گرفتاریها و مشکلات ایرانیان است. این نابسامانی ها آنچنان ژرف و دست و پاگیر شده اند که توده هایی را از هر گروه، لایه، طبقه و ... از میهن فراری داده و هر یک به گونه ای می کوشد تا زندگی خود و یا بستگانش را از جهنم موجود برهاند. افزون بر آن، بر همگان آشکار است که سیاست "صدور انقلاب اسلامی" رژیم و ستیزه جویی آن با جهان متمدن، مقدم بر توسعه اقتصاد و رفاه مردم ایران است. این سیاست؛ سرمایه های فکری، اقتصادی، صنعتی و ... به نابودی کشانده و آنچه که هنوز برجای مانده را، در معرض ویرانی جدی قرار داده است. و این بدان چم (معنی) است که رژیم، همه ملت ایران؛ سوای قومیت آنها، دارا یا ندار، زن یا مرد، دیندار یا خداناباور، کارگر یا کارخانه دار، کشاورز یا پیشه ور، ... را علیه خود شورانده تا جاییکه ملت ایران یکپارچه خواهان سرنگونی این جمهوری مردم ستیز هستند.

در کنار فقر اقتصادی ادامه دار و دامن گستری که همه پهنه هازمان (جامعه) ایران را درنوریده است، کمکهای اقتصادی و نظامی بی پایان رژیم به کشورها و گروه های پیکارجوی بیگانه مانند لبنان، فلسطین، یمن و ...، به ملت ایران نشان داده است که برای رهایی از دردهایی که با آن دست به گریبان است، راهی جز انقلاب و سرنگونی این جمهوری بدسرشت ندارد.

روابط اقتصادی و نظامی گسترده با کشورهای چون چین و روسیه، که آمار خوبی از نگر برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی حتی در میان مردمان خود نیز ندارند از سویی، و از سوی دیگر آمار وحشتناکی که این کشورها از چپاول منابع و دسترنج توده های زحمتکش کشورهای کمتر رشد یافته دارند، ترس منطقی ای را به ملت ما تحمیل کرده است. بویژه اینکه قراردادهای راهبردی نهانی و رازآلود رژیم با کشورهای نامبرده و پروانه دادن به آنها در بهره برداری از منابع طبیعی و پایگاه نظامی در ایران، شک منطقی ملت ما را تبدیل به یقین کرده است. در این راستا باید بیافزایم که زندگی دردآلود مرزنشینان ما در سنجش با مرزنشینان کشورهای همسایه، سیاست جنگجویانه رژیم با کشورهای منطقه و همسایه و ... از مورد های دیگری است که منافع، منابع و یکپارچگی سرزمینی ملت ایران را به گونه ای دهشتناک مورد تهدید جدی قرار داده است. زین روی ملت ایران، برای نگهداری و پاسداری از یکپارچگی سرزمینی، بازپس گیری شناسه (هویت) ایرانی، خودسالاری (استقلال) سیاسی و اقتصادی، و ترویج دوباره زبان و فرهنگ ایرانی اش، چاره ایی جز سرنگونی جمهوری اسلامی ندارد.

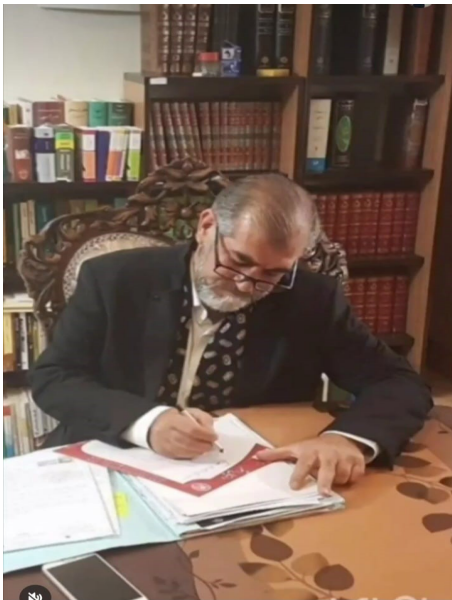
دستبرد فرهنگی از ملت ایران در چارچوب پنهان سازی و خاموشی گزیدن در برابر تاریخ راستین و کهن این سرزمین، آلوده سازی ادامه دار زبان پارسی و دیگر زبانهای بومی به واژه های بیگانه بویژه عربی، تحمیل فرهنگ و زبان عربی و ارجمند شماری آن بر فرهنگ و زبان ایرانیان، ادامه در ص ۲۴

آزادیهای فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... حق تردیدناپذیر همه ایرانیان است!

زات و گوهر قانون چیست؟ (بند چهار)

ستون آزاد

بزرگوار استاد دانیال استخر



بزرگوار استاد دانیال استخر، دادفر دادگستری، دانش آموخته داتیک و فرزانش (حقوق و فلسفه)، تا پایه استادی هستند. کوشندگی های سیاسی، فرهنگی و هازمانی اش را از سال ۲۵۵۰ شاهنشاهی در مبارزه با دستگاه ستمگر اسلامی آغازیده و بارها دستگیر، شکنجه و زندانی شده اند. ایشان تاکنون چندین نسک درباره داتیک، فرزانش و چکامه نوشته اند. استاد استخر؛ استاد دانشگاه و دادفر (وکیل) دادگستری بوده، و برای کوشندگی های سیاسی، ۷ سال است که ناچار به ترک میهن شده اند. ایشان پیکارگری خستگی ناپذیر، پادشاهی خواه و میهن پرست است.

کاربری یا دادگری (قوه مجریه یا قضاییه) نگاشته می شود باید در چارچوب قانون اساسی ستاوه (تنظیم) شوند و هیچ یک از آن ها نباید با آمیزه های (موازن) قانون اساسی پتسویی (تضاد) داشته یا اُستانه های آن را در هم بشکنند. (نقض کنند)

در نگاشته های پیشین گوهر (ماهیت) قانون را از دیدگاه های ادبی، نگارشی، فرزانشی و هازمانی بررسی نمود. اینک گونه ها و دسته بندی های قانون را که از سوی داتوبران (حقوقدانان) انجام گرفته به پیشگاهتان ارزانی می کنم.

پ-۶- برای بهسازی یا از هم گسیختن همه یا برخی از اُستانه های قانون اساسی (اصلاح یا الغاء همه یا برخی از اصول قانون اساسی) نیز راهکار ویژه ای در انداخته شده است تا این بنجاق و کاربرگ ملی-میهنی (سند ملی) بسادگی دستخوش دگرگونی نشود. بی گمان گزر پویای زندگی و پیشرفت روزافزون آدمی زاده و فن آوری های نوین که هر روز گسترده تر و شکوفاتر می شود بایستگی (ضرورت) بازنگری و به روز کردن برخی از اُستانه های قانون اساسی را فرزند (واجب) می کند از این روی، فرایند بازنگری، در خود قانون اساسی پیش بینی می شود تا بر پایه ای آن بتوانند دست به بهسازی یا از هم گسیختن برخی از اُستانه ها یا همه قانون اساسی پیشین بزنند

۶- از یک نگاه، قانون می تواند به قانون بنیادین و قانون ساده و روزانه (قانون عادی) دسته بندی شود، قانون بنیادین یا مادر درون مایه ای زیرساختی و راهبردی (استراتژیک، تاکتیکی) دارد و قانون اساسی نامیده می شود. در این قانون به شالوده گزاری و شگردهای کلان (سیاست های کلان) یک کشور پرداخته می شود. برای نمونه: چگونگی پیدایش و برآمدن نهادها، دیوانخانه ها و سازمان های کارگزار، شیوه پیوند و کردارکرد (ارتباط و تعامل) آن ها با یکدیگر و با مردم و با کشورهای دیگر، سَهش و نهشت داتوهای بنیادین (تاکید و تثبیت بر حقوق اساسی) مردم و چگونگی پاسداری و پشتیبانی از آن داته ها (حقوق)، بخش مَهَن (مهم) و برجسته قانون اساسی بشمار می آیند.

این نوشتار در شماره آینده دنبال می شود. ..



آ-۶- شیوهی نهادینه شدن (تصویب) قانون اساسی دارای ویژگی برجسته ایست، و آن، این است که سَهش (وضع و تصویب) قانون اساسی دوپله ای (دو مرحله ای) است. نخست نمایندگان برگزیده مردم در مهستان بنیان گزاران (مجلس موسسان) که نمایانگر دیدگاه های گوناگون مردم در شیوهی زمامداری و کشورگردانی است بنیادهایی را بنام اُستانه (اصل) به گفت آورد (مذاکره) می گزارند و آن را نهادینه می کنند. در پله یا مرحله ی دوم این اُستانه ها (اصول) به رای مردم گزارده می شود تا مردم در یک همه پرسی سراسری و آزاد آن را پزیرا شوند یا آن را برنتابند. (قبول یا رد کنند)

ب-۶- ویژگی دیگر قانون اساسی از این نگاه که همچون یک پیمان ملی-میهنی (میثاق عمومی) بشمار می آید، این است که برای هر قانون دیگری به زات یک شاقول و سنجه شاخص یا ملاک) شمرده می شود. به سخن دیگر، قانون ساده و روزانه (قانون عادی) که در مهستان ملی یا سنا گزارده می شود و یا هر آیین نامه و بخشنامه ای که از سوی کارگزاران دستگاه های

بی هم، تنه ایم!

با هم در اوجیم

ستاره ی تابان سیستان؛ رادمان پور ماهک (بخش ۲) (یعقوب لیث صفاری)



بزرگوار دکتر دانیال دانا

ستون آزاد

بزرگوار دکتر دانیال دانا مهرورزیده و این نسک ارزنده را که فرآورده کوشش های علمی ایشان است؛ بدون هیچگونه چشم داشتی برای چاپ در "برای ایران"، در اختیار ما نهادند. انجمن ما با قدردانی و سپاس فراوان از ایشان؛ بخش هایی از این نسک ارزشمند را برای خواندن و بدست آوردن آگاهی از سرگذشت میهن پرست آزاده ای چون؛ رادمان پور ماهک، در برابر شما خوانندگان گرامی قرار می دهد. سبک نوشتاری به پارسی روان بوده و بسیار کوشیده شد تا از بکاربردن واژه های انیرانی خودداری گردد. انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

نشانی یافته اند. بارتولد مینویسد:

"رادمان خواسته های میهندوستانه ی خویش را تنها در سایه ی شمشیر میدید - چنین بود که سرمایه ی بایسته برای سازماندهی ی ارتشی توانا را از دیرگاه به سر میپرورد - بنابراین ناگزیر بود داراییهای توانگران را بستاند و به ناداران بخشد - کار را بین هود خودمان! (ترکستان نامه، تئودور بارتولد، برگردان کریم کشاورز، چاپ داور تهران، ۱۳۵۲، برگ ۴۷۳).

توده های میهن دوست سیستانی، خسته از یورش ددان بیدرد، خواهان فرمانروایی ی کسی بوده اند که از میان خودشان برخیزد و به آشفته گیهای سربرکشیده از تاخت و تاز پیگیر بربران بیابان پایان دهد. چنین بوده که دلیران جنگ آزموده و پاک باخته ی رادمان، خود به خود جایی ژرف در دل مردم گشوده اند. نیرومندترین و کارآزموده ترین مردان باید هرچه زودتر به میدان میآمده و سر رشته کارها را به دست میگرفته اند تا سایه ی شوم ددان بغداد را از بالای سر مردم کوتاه کنند. به فرهنگ و آیین خانگی وفادار باشند و پشتیبان خواسته های همگان بمانند. رادمان پور ماهک و یارانش، همان کسانی بوده اند، که میتوانسته اند کار را با دشمن دریده یکسره کنند.

گسترش فرهنگ جوانمردی و پهلوانی با خواسته ی سازماندهی ی نیروی برانداز بغداد، هم پاسخگوی نیازی بوده که درون پهلوان را دمبدم میگزیده تا کاری سودمند در فراهم آوردن نیازهای پیرامونیان انجام دهد و هم میکوشیده زیربنای گروهی ورزیده را پی ریزد تا در فرازهای آینده بتواند آرزوی دیرین خویش را بر راستای رهاندن ایرانزمین از چنگ ددان بیگانه سر و سامان دهد. پیشینه ی تباری اش را برخی آگاهان به سران خاندان ساسان میرسانند که نباید به راستی ریشه ای داشته باشد! (دستکم در نگرش خانوادگی). چندی با همرزمی بومی (صالح ابن نظر، سرکرده ی تازی در سیستان) کنار آمده و ادامه در ص ۱۱

سیستانیان دست در دست همزادان بیدار، به راندن توله های اهرمن از خانه پرداخته اند تا آسایش و آرامش را شانه به شانه ی دارندگی و برآزندگی به مردم بازگردانند. کارشان فشرده ای بوده از یاد پهلوانان باستان - نمادهایشان هم بوده رستم و سام و زال و نریمان، پیش از شهنشاهی ی کورش تا پایان ساسان (تاریخ مردم ایران، پوشینه دوم، برگ ۱۰۳).

در گزینش راه و روش جوانمردی به نام گردآوری ی نیرو برای نبردی فراگیر در برابر دشمنی هار، رادمان نشان داده در بسیاری کارها، برتر از پیرامونیان از گوهر رهبری برخوردارست. اینجا هم خوش درخشیده و تا یک گام مانده به پایان، شده ستاره ی تابان در آسمان پیروزی ی سیستان - پدر و برادران و همزادان همرنگ در سایه ی راستی و درستی، به کلان سرمایه ای دست یافته و با پیشکش آن میان یاران زیر فرمان، هر روز بر شمار پیروان شیفته افزوده اند (طبقات ناصری، پوشینه یکم، برگ ۱۹۷). میرخواند مینویسد:

"به ره زدن مشغول شو تا اسباب سرداری مرتب سازی!" البته یعقوب برای اینکه خاطره یك رهن و عیاری بی رحم را در ذهن اهالی سیستان به جای نگذارد، فقط به غارت کاروانهای غریبه میپرداخت و از کاروانهای تجاری سیستانی مبلغی به عنوان راهداری میگرفت. همین امر باعث شد در آن ولایت مورد وحشت و نفرت اهالی واقع نشود. در مورد دوران کودکی و رویگری و عیاری یعقوب اطلاع چندانی در دست نیست. چون بعدها به سبب پیشرفت کار یعقوب و جانشینانش مورد توجه قرار گرفته، با افسانه و قصه درهم آمیخته و از حس حماسه نیز خالی نیست. حکایات چندی از تاریخ دولت صفاریان و از جمله در مورد آغاز کار آنان در جوامع الحکایات عوفی آمده که گاه رنگ و بوی قصه و حماسه به خود میگیرد (جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی، نونویسی ی جعفر شعار، تهران: سازمان انتشارات و آموزش، ۱۳۶۳، برگهای ۱۱۸-۱۲۰).

فراگیر شدن پریشانی و سرکشی میان درندگان بغداد، ناتوانی ی طاهریان در سیستان و بیزاری ی توده های سیستانی از انگلهایی به نام (خوارج) را فراهم آورده - گسترش درگیریهای پیاپی، همزمان نیرومند شدن ارتش نوپای رادمان و همکاریهای نزدیک وی با گماشته ی بغداد (صالح ابن نصر فرمانروای سیستان)، رنگ و روی کشورمداری در این تکه ی زرخیز ایران بیمار را گام به گام به فرازی نو رسانده - چریکهای بومی ی پیرامون ارتش رادمان هر روز رو به فزونی نهاده و گام به گام نام و

آموزش و پرورش رایگان و باکیفیت، از دبستان تا دانشگاه حق همه ایرانیان است!

به همکاری با وی پرداخته تا ریزه کاریهای میدان رزم و چند و چون پیرامون و داد و ستدهای بغداد را با نمایندگان بومی به درستی دریابد. کارهای زیربنایی را که آموخته با تیره ی تازی (خوارج، میهمانان ناخوانده به سیستان) درگیر شده و گام به گام آنها را درهم کوفته (۲۵۱ ه.ق). فرمانده سپاه بیگانه (عمار، سرکرده خوارج) را از سر راه برداشته - در فراز پسین، مزدور خلیفه در کابل (رتبیل) را هم به دوزخ فرستاده و پرونده اش را برای همیشه بسته و بر هرات چیره شده (۲۵۳ ه.ق) - سالی گذشته و به دنبال درگیریهای پیاپی با تبار سازشکار طاهری، دست نشانندگان بغداد در سیستان درگیر شده و پس از زد و خوردهای پیاپی اینجا و آنجا آنها را نیز برانداخته - پوشنگ و کرمان را زیر فرمان آورده - هر شهری را که میگذشود، مردم را نویدهای خوش میداده که از ستم و سرکوب کارگران اهرم (خلیفه ی بغداد و گماردگانش) به زودی خواهند رست تا دست در دست هم، شکوه مانای مام میهن افتاده بر خاک را دوباره زنده کنند. بدینگونه بر پشتیبانان ارتش خویش دمدم میافزوده - سرانیده ی توانا و تاریخنگار قبادیان (ناصرخسرو) تبار تازی را "وحشیان بیابان" خوانده و پهلوان سیستان را برای کارهای ارزنده اش بارها ستوده - سال پسین به خوزستان یورش آورده تا این سرزمین زرخیز را از چنگ توله های اهرم برهاند و در گام پایانی، افسار بر گردن دیو بغداد اندازد و در شهرش بچرخاند.

بیماری ی ناگهانی گریبانش را گرفته و در گندیشاپور خوزستان درگذشته - آرامگاهش امروز در روستای دیر العاقول، نزدیک شهر زیبای دژپیل است (دژفول).

رادمان بر پهنه ای گسترده از ایران آن دوران که در برگرنده ی بخشهایی از کرمان و خراسان و تبرستان و پارس و دیلمان و افغانستان و پاکستان و تاجیکستان و ترکمنستان و ازبکستان امروزی میبوده، فرمان میرانده - نبردی ۱۷ ساله را با آرزوی رهندن ایرانزمین از چنگ ددان بغداد آغازیده و جان خود را در پایان همین راه پیشکش کرده - پیشینه و روزگار و جنگ و گریزش را چکاندیم تا در فرازهای آینده، بیشتر به واریسی ی ریزه کاریها پردازیم.

از برخی نوشته های پراکنده چنین درمیابیم که نخستین گام کارای رادمان در میدان سیاست، پیرو درگیری ی وی با فرمانروای شهر قوس آغازیده (صالح ناصالح، میان مردم تبرستان، کم و بیش ۲۳۰ سال از یورش تازی به ایرانزمین میگذشته) - که به گناه دریافت مالیات زورکی از مردم، وی را به زیر کشیده و شده سرهنگ سپاه تا در گام کارای پسین، به جنگ با تبار ددان در ایرانمان پردازد.

مهبانو:

به پیچ و تاب بانگ کوبان میان پتک و سندان و خروش کوره ی آتش و گیر و دار کارگاه پدر، هر از گهی رادمان خود را یله در آغوش گندمزاران کرانه ی هیرمند خروشان میدید به پهنه دشتی سبز سبز، که گویی نه مرزی داشت و نه پایانی.

دشت زیبا و لاله های آتش فام شاید جایی آن دورها به آسمان آبی درهم گره میخورند تا دو تکه ی نارنگ، همرنگ شوند - رنگ گنگشان از دور به خاکستری ی روشن میزد. کوبش هر پتکی به سندان، میشد گامی نرم بر کرانه ی رود آنسوی دشت سبز که یکسره میدوید و سر ایستایی نداشت. رود پر خروش میتاخت، چه شتابان و خشمگین؟ - چندی آنسو ترک، آرام میشد و سر به راه، بی هیچ همهمه و کشاکشی در پهنه ای گسترده تر.

کلان آب چه در اینسو خروشان و چه به آنسو آرام، یادهای خورد و کلان خراسان بزرگ و سیستانیان را با خود میبرد. کجا میرفت آنهمه تند و کند؟ خود داند! پهلوان رادمان شنیده بود رود پر خروش به دریای پارسی میریزد که هرگز آنرا ندیده بود. آرزوی دیدار آن دریای شورانگیز و مردمان ماهیگیر زورقران در دلش از کودکی جولانی داشت پر وسوسه. آنسوی پهنه ی آب و دنیای خیال، مست آفرینش بیتا، تن را یله میان بوته

های یاس سپید، به بوی خوش روزگار سپرده بود. شاخه های نرگس زرد کنار جوی بریده از تن رود، میان بیستان سر فروکنندگان، با سرهای خمان بر دوش، سرود زیبایی زندگی برایش میسرودند. سرود خوش آفرینش را نرم نرمک برای بل نورس زمزمه میکردند تا هرچه شیفته تر، شیدای آب و خاک خانگی ماند و ستایشگرش باشد، که کم نبود.

آرام در وزش نسیمی روان، یادهای رنگ در رنگ زندگی، یکی در پس دیگری به دفتر یادمانه های سرش ورنده میشد. بالا و پایینشان را میچسبید تا بی هیچ جنبشی به گلچینی دگر رسد. زمان گویی با همه ی شکوهش ایستاده بود تا پهلوان نورس را نویدی نو دهد - نویدی که گویی هیچ گویی تا آنروز از هیچ دهانی نشنیده بود!

آنسو ترک دروگران شاد و کوبان خرمنها را به دل پهنه دشت سبز میدید، کوشان و پویان و سپاسمند از آفریننده در پادشایان و برداشت نان از دل خاک - میدرویدند و میکوفتند و گاه بر باد میدادند تا نان خانه و خانگیان را بر انبارهای اینجا و آنجا بیاباندارند. بانگ خوش زنگوله های رمه ی گوسپندان از دور، گوش یله بر کرانه ی آب روان هیرمند را مینواخت.

سگان دوان نگهبان، پس و پیش و پیرامون گله، داغ خویشکاری و مهر سرشتی به سرور بودند. این وفادارترین جانور هشیار شیفته ی آدمی، از پشت برگ بیابان، روزی به هنر مادران و پدران آربن، آموزش دیده و شده نگهبان خانه و گله و دار و ندار آدمی به هر دوره ای با هر فرهنگی، مگر به آیین بیابانیان که تا امروز پس مانده اند، تا چه آید فردا؟! - آنروزها هنوز انگ پلیدی از دست و زبان پلید دینباز نخورده و به گمان زشت بدکیش "ناپاک" خوانده نشده بودند!

(اسب وحشی ی جنگل را نیز همینان، اهلی کرده و چرخ را برای نخستین بار ساخته و قانون را بر کردارها و هنجارهای آدمی نگاشته بودند تا زیربنای شهریگری ی جهان نو را پی ریزند و خودکامگی را در تاریخ براندازند - فردریش هگل، تاریخ تمدن).

یله بر کرانه ی آب و مست یادهای خوش، به ناگه یاد فرخنده گاهانی در سرش زنده شد، دست افشان و پاکوبان به های و هوی شانه به شانه ی همسالان به پهنه دشتی سبز از همیندست. آنروزها که پشت لیش تازگی به سبزی زده بود، پا به نوجوانی نهاده، ولی هنوز نمیدانست مرز کودکی را نرم نرمک دارد پشت سر مینهد. نگاه کشدار مهربان مادر را که هرازگه آسته به لبخندی شیرین از ته دل و جانش میبود، سرسری میدید، بی آنکه شکوه شکوفای درون زن را دریابد که چه سربلندانه خیره ی نوجوان خوش خویش مانده تا بیشتر به خویشتن خویش بالدد! پسرک شاد و جوشان بود و گه خرامان و گه دوان از اینسو به آنسو.

به دمامد یاد خوش یادمانه ها، آوای گوشنواز زنگوله های کلان رمه را از دور میشنید و جان و روانش را مینواخت. نگاهی به گله ی گوسپندان چراگاه انداخت که آوای خوششان از آنسوی دشت میآمد. گله از بالای تپه، نرم نرمک پا به پای چوپان سرازیر بود. سگان نگهبان گرداگرد گله دمامد از اینسو به آنسو میدویدند تا هیچ بیگانه ای را دل نزدیک شدن به گله در سینه نماند. رمه ی پر جنب و جوش نزدیکتر میشد، بانگ زنگوله ها پچپچه در هیاهوی سگان نگهبان، پهلوان یله بر کناره ی آب را نیمخیز کرد تا به تماشای شکوه دیدنی ی آفرینش پردازد.

سگان گله پیشاپیش میدویدند که گرداگرد پهلوان به جست و خیز و آو پرداختند. فریاد بلند شبان را شنیدند: "زورا، گرگی، نوشا" - جانوران هوشمندتر از برخی آدمیان، فرمان سرور را بی نیازی به شنیدن واژه ای دیگر دریافتند و به کار خود گرداگرد رمه بازگشتند. پهلوان نشسته بر چمنزار کناره ی جوی، گرم تماشای رمه بود. پاهای دراز و دستان بر زمین، تکیه گاه پشت تن، آوای زنانه ی چوپان، شگفتی اش را به یکدم برانگیخت!

شهربانی کشور شاهنشاهی ایران



سرکار سرگرد احمد رستم خانی: کمیته مشترک ضد

خرابکاری

سرکار سرگرد محسن رحیمی: فرمانده گردان 386 توپخانه

مراغه

سرکار سرگرد سیروس ستوده: فرمانده گردان 221 تانک

سرکار سرگرد عبدالحسین سروش: ریاست شهربانی

رفسنجان

سرکار سرگرد کیومرث سلیمی زاده: شهربانی کل کشور

گرگان

سرکار سرگرد ایرج سلطان چی: نیروی هوایی

سرکار سرگرد محمدعلی شریفی راد: ریاست گارد شهربانی

خرم آباد

سرکار سرگرد محمدتقی صدیق تنکابنی: شهربانی کل کشور

ساری

سرکار سروان کریم افروز: نیروی هوایی، خلبان

سرکار سروان اسماعیل اصغری: نیروی زمینی

سرکار سروان بیژن ایران نژاد: نیروی زمینی

سرکار سروان محمد براتی: نیروی زمینی

سرکار سروان محمد بهروزفرد: نیروی هوایی، خلبان

سرکار سروان امیدعلی بویری: نیروی هوایی، خلبان

سرکار سروان ناصر زرنندی: نیروی هوایی، خلبان

سرکار سروان علی اصغر سلیمانی: نیروی هوایی، خلبان

سرکار سروان علی شفیق: نیروی هوایی، خلبان

سرکار سروان محمد ملک: نیروی هوایی، خلبان

سرکار سروان هرمز زمانپور: نیروی هوایی

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

سرکار سروان غلامرضا ثابتی آزاد: نیروی زمینی

سرکار سروان سیروس دهقان: نیروی زمینی

سرکار سروان فضل الله ریسی: نیروی زمینی

سرکار سروان نورالله نجف نژاد: نیروی زمینی

سرکار سروان علی اصغر ایناتلو

سرکار سروان غلامرضا جوادی پروانه: معاون گارد دانشگاه تبریز

سرکار سروان راهداری: افسر شهربانی (مهاباد)

سرکار سروان حیدر جعفری نیا: رئیس کلانتری و معاون شهربانی شوشتر

سرکار سروان احمد بهادری: شهربانی کل کشور، همدان

سرکار سرگرد مظفر ضرغام: ریاست کلانتری بخش 5

کرمانشاه

سرکار سرگرد نصرت الله طوافی: نیروی زمینی

سرکار سرگرد محمدحسین عزیزیان: نیروی هوایی

سرکار سرگرد کاووس علیزاده: نیروی هوایی

سرکار سرگرد رمضانعلی فرمانی: ریاست کلانتری مرکز

کاشان

سرکار سرگرد حسن گوهری: نیروی زمینی

سرکار سرگرد میرحیدر مخبر: نیروی هوایی

سرکار سرگرد محسن زادگان: شهربانی کل کشور پیرانشهر

سرکار سرگرد بهمن نسیم: شهربانی کل کشور دامغان

سرکار سرگرد اسماعیل نوری مقدم: نیروی زمینی

سرکار سرگرد عبدالله نوروزی: کمیته مشترک ضدخرابکاری

سرکار سرگرد علی مهرکار: فرمانداری نظامی آبادان

سرکار سرگرد سیدعباس هاشمی: ریاست اطلاعات شهربانی

همدان

سرکار سرگرد بیژن یحیایی: نیروی زمینی

سرکار سروان قاسم ژیانپناه

سرکار سروان مهدی مجتهدی

سرکار سروان هدایت الله عصفوری

سرکار سروان منیر طاهری

سرکار ستوان یکم بهادر بهادری: افسر لشکر گارد

سرکار ستوان یکم منوچهر وثوقی: افسر گارد جاویدان

سرکار ستوان یکم یدالله متقی زاده: رئیس کلانتری قم

سرکار ستوان دوم محمدرضا جوادی: نیروی زمینی

ادامه در ص ۱۳

جدایی دین از سیاست، خواسته همه ایرانیان است!



ژاندارمری کشور شاهنشاهی ایران

سرکار ستوان دوم حسین شه کمان: افسر ضد اطلاعات

سرکار ستوان دوم مهدی ساعت پور: خرمشهر

سرکار ستوان دوم جعفر راستگو: نیروی هوایی

سرکار ستوان دوم عزت الله دشتی: بروجرد

سرکار ستوان دوم حسین شکری: شهربانی کل کشور ملایر

سرکار ستوان دوم عباس رهبر تبریزی: رییس پاسگاه

ژاندارمری زرنند

سرکار ستوان ابراهیم استاد محمد نظری: نیروی زمینی

سرکار ستوان محمد تاجداری: نیروی زمینی

سرکار ستوان ناصر رکنی: نیروی هوایی، خلیان

سرکار ستوان بهرام حسین پور: رییس پاسگاه ژاندارمری

دهاقان

سرکار ستوان ناصر مروتی: نیروی زمینی

سرکار ستوان مصطفی رخشان: افسر جمعی گردان ۱۳۸ لشکر

پیاده گارد

سرکار ستوان جلال عسگری: نیروی هوایی

سرکار ستوان غلامعلی الیاسی: رییس ژاندارمری خوانسار

سرکار ستوان سوم محمد تقی نجفی: شهربانی کل کشور ملایر

سرکار ستوانیار شکرالله احمدی: نیروی زمینی

سرکار ستوانیار سوم سیاوش پورفهمیدی: نیروی زمینی

سرکار ستوانیار سوم فریدون جواهرنیا: نیروی هوایر، چترباز

سرکار ستوانیار منوچهر رهبری نژاد: نیروی زمینی

سرکار ستوانیار سوم محرم علی زاهدی: نیروی زمینی

سرکار ستوانیار محمدرضا قربان نجف آبادی: نیروی زمینی

سرکار ستوانیار حسین هالکی: نیروی زمینی

سرکار ستوانیار سوم فیروز آذربان: نیروی هوایر، چترباز

سرکار ستوانیار سوم اصغر الماسی: نیروی زمینی

سرکار همافر یوسف پوررضایی: نیروی هوایی

سرکار همافر جعفر مظاهری کاشانی: نیروی هوایی

سرکار استوار عنایت الله آزاد یگانه: نیروی زمینی

سرکار استوار حبیب الله احمدی: نیروی زمینی

سرکار استوار ایرج درخشنده: نیروی زمینی

سرکار استوار حسن کریم پورناری: نیروی زمینی

سرکار استوار علی پورکرباسی: نیروی زمینی

سرکار استوار ابراهیم جوادزاده: نیروی زمینی

سرکار استوار محمدتقی خاتون آبادی: نیروی زمینی

سرکار استوار جمشید رنجبر: نیروی زمینی

سرکار استوار منصور ساجدی: نیروی زمینی

سرکار استوار ناصر ساجدی: نیروی زمینی

سرکار استوار محمدعلی فرزام: نیروی زمینی

سرکار استوار محمدحسین فرنژاد: نیروی زمینی

سرکار استوار محسن عسکریان: نیروی زمینی

سرکار استوار خلیل عطری: نیروی زمینی

سرکار استوار علی اکبر عیوض زاده: نیروی زمینی

سرکار استوار جهانگیر فاتح پیروز: نیروی زمینی

سرکار استوار منوچهر فتاحی توده ای: نیروی زمینی

سرکار استوار علامحسین قایق رو: نیروی ویژه

سرکار استوار حسن کاظمی: نیروی زمینی

سرکار استوار علی کمپانی: نیروی زمینی

سرکار استوار ایرج مرودشتی: نیروی زمینی

سرکار استوار قاسم نقیب زاده: نیروی زمینی

سرکار استوار غلامحسین همدانی: نیروی هوایر، چترباز

سرکار استوار محمد آقا حسینی: استوار کلانتری ۲، قم

سرکار استوار محمد ثابتی: سبزوار

سرکار استوار محمد بیگلو: رییس پاسگاه ژاندارمری راور،

کرمان

سرکار استواریکم اصغر ناصری: رییس ژاندارمری آران، کاشان

سرکار استوار یکم علی رنجبر: ژاندارمری، در بخش انار

رفسنجان

سرکار استواریکم سلامت: نیروی زمینی

سرکار استواریکم محمد باقر رستمی: شهربانی قم

سرکار استواریکم محمدعلی مهرابی: نیروی زمینی

سرکار استواریکم مجتبی مرادی: نیروی هوایر، چترباز

سرکار استواریار رسول یحیی پسند: نیروی زمینی

سرگروهیان یکم محمد حکیم آبادچی: نیروی زمینی

سرگروهیان یکم خلیل صنعتی

سرگروهیان یکم حسن رحیمی: ژاندارمری، مامور خدمت در

نیروگاه توانیر، اهواز

سرگروهیان یکم احمد اسب چی: مامور فرماندار نظامی تبریز

سرگروهیان یکم علی سعادت: نیروی هوایر، چترباز

سرگروهیان یکم قنبرعلی بردبار: مامور ژاندارمری اقلید

سرگروهیان یکم امیر سلیمان حسینی: نهاوند

سرگروهیان یکم سیاوش نوروزی: نیروی زمینی

سرگروهیان یکم حجت الله اشرفی: جمعی گروهان بهرام از گردان

۱۳۸ گارد

سرگروهیان یکم علی اکبری غلامی: معاون پاسگاه ژاندارمری

آران، کاشان

سرگروهیان یکم محمدجان برومند: روستای شمسی، اشکذر، یزد

سرگروهیان دوم احمد رضا طاهری: شهربانی نجف آباد،

دستگیری و اعدام مخفیانه

سرگروهیان دوم موسی میرشکاری: آبادان

سرگروهیان دوم حسین کرمی: خرمشهر

سرگروهیان سوم حسین معین الدینی: کرمان

سرگروهیان سوم نریمان مرندی

سرگروهیان محمدباقر افتخاری: نیروی زمینی

سرگروهیان مرتضی فرحپور: نیروی زمینی

سرگروهیان منصور کثیرلو: نیروی زمینی

ادامه در ص

هرچه بر افراشته تر باد پرچم ملی سه رنگ شیر و خورشید نشان ایرانیان، این نماد: جاودانگی، آزادی، آبادانی، صلح، دادگستری و دلاوری!

دستی بر ابروان نهاد تا به تیز نگاهی از دور، چوپان را ورندازش کند. کیست این زن شبان؟ برانزده زنی از دور نشان میداد بلندبالا بانویی چون بسیاری دیگر زنان سیستانی. ولی هرگز زنی چوپان نه در نیست و نه در کارنین و نه جای دیگر به سیستان، نه دیده و نه شنیده و نه هرگز میشناخت!

شبان رمه با چوبدستی بر دست، آرام و وارسته به سوی پهلوان میآمد. زن جوان، سیستانی مینمود در پوشش و آرایشی ساده، چون دیگر زنان همتبار. نزدیک شد و به گرمی رو به رادمان از او پرسید:

"مرد تنها اینجا چه میکنی؟"

رادمان، شگفتزده از آنچه میدید و میشنید، که هرگز ندیده و نشنیده بود، زنی ناآشنا با مردی تنها در دشت همسخن گردد! به ویژه اینگونه بی پروا همسخنی را با پرسش از مرد بیآغازد؟ خود را ورچید و برخاست و به نیمه پوزخندی پاسخ داد:

"رویکری مسگرم که گاهی هم آهنگر میشوم. کارم امروز در کارگاه پدر زودتر به پایان رسید. برای هواخوری آمدم کنار آب روان، به دشت همیشه آشنایم."

چوپان گله، دو دست بر نوک چوبدست نهاده و چانه روی دو دست گره خورده به پهلوان گفت:

"ندیده ام جوانی که سه فن و پیشه یکجا داند! هنر از که آموختی مرد جوان؟"

"همه از پدر آموخته ام."

آوای میش و بز و گوسپند و بره و زنگوله های جنبانشان، لابلای آو سگان نگهبان، همنوا باهم شده بودند سیمفونی ی زیبایی دختر و پسر جوان و ناآشنای سیستانی کنار جویبار روان سوا از تن هیرمند خروشان به سبزه دشتی زیبا! چه کسی میدانست، نخستین واژگان دفتر سرنوشت را چه کسی چگونه به کدام آیین مینگارد؟ دخترک چوپان از پهلوان بلندبالا پرسید:

پدر و مادر و باران، تو را چه مینامند؟

پهلوان در شگفت از چنین پرسشی که هرگز زنی از او نپرسیده و از دیگری هم نشنیده بود، زنی چنین پرسشی از مردی بیگانه کند؟ به جای پرسشگر کمی سرخ و سپید شد و به شرمی گزنده، ولی بیجا پاسخ داد:

"همگان مرا رادمان میخوانند - نامی است گزیده ی زنده یاد مادر بزرگم."

"چه نام زیبایی بجایی؟ رادمان! رادمان! مردی راد! رادمردی."

نامی که با چهره و تن و پیکر بلندبالایت به راستی سازگار درآمده! روان مادر بزرگ شاد - نه تنها از آنرو که دست از این جهان شسته و رفته که مزدای اهورایش بیآمرزاد و جایش بر دل پردیس باد - از آنرو که نامی چنین سزاوار برای نوه ای برانزده برگزیده!"

به یکدم گویی درون جوان ترک برداشت. بانگ خوش زن چوپان و بی پردگی و دلیری ی بی ماندنش، بند از بند جان مرد گسست. این دیگر کیست؟ نه از سر دردی و بیمی، که از سر ستایشی بی مرز به آنهمه دلیری و خودآگاهی. رادمان گرفتار شگفتزدگی، گل از گلش شکفت و دمی آرام به سینه فرو داد و باز دمی آرامتر برآورد و از چنگ برخی گمانه های بد رست! چراکه دانست زن چوپان به کیش مزدیسنا و آیین زیبایی مهرست.

هنوز از بند نخستین شگفتزدگی نرسته بود که به بندی نو دچار آمد - چگونه زنی تنها به دشت، کیش دگرباش خویش را در جنگل ددان هار، اینگونه بی پروا با مردی ناآشنا در میان مینهد، بی آنکه سر سوزنی بهراسد یا برمد؟ افزون بر آن، چگونه میشود زنی، مردی را در نخستین نگاه، بی پرده اینگونه به گرمی بستاید و...؟

سپاسی گرم گفت و پرسید:

"شما از کدام تبار و تیره و خانواده اید که تا امروز، بخت دیدارتان را نداشته و از خانواده و کار و بارتان نشنیده ام؟"

"خواهرزاده ی آذرخش بهروزانم. نامم مهبانو، زاده ی کرمانم و خانه مان هم به بزرن تنگستانیان کرمان است. هفته ایست همراه خواهرانم با کاروان سینتا به دیدار و ابستگان تنگسیریمان به شهر زیبای زرنگ آمده ایم که گویا بومیان دوست دارند آنرا "زرنج" خوانند. چوپان خالو آذرخش "سیاوش گردو"، امروز بیمار بود و نیامد به چرا! پدر و مادرم هم همراه خانواده ای از دوستان امشب از کرمان میرسند چندگاهی همگی میهمان خالو آذرخش باشیم. خالو از دیرباز میدانند جانوران را دوست دارم و این کار را به خوبی میشناسم. کسی را دم دست نداشت گله را بچرخاند و بچراند. از من خواست، یاری اش دهم و من هم به گرمی پذیرفتم. با زورا و نوشا و گرگی هم از دیرباز آشنایم و کم کل و کشتی باهم نداریم. بخت یارم شد و سر راهم سبز شدی. دسته گلی آراستم برای میهمانان امشب که گویا مزدای اهورا خواسته از آن تو باشد."

- آرام به سوییخ خزید و دسته گل را به پهلوان جوان پیشکش کرد. چیزی نمانده بود پهلوان از هم وا رود! در دل از خود میپرسید: "زنی به مردی دست گل میدهد؟" لب گزید و سپاسی گفت. این بگفتن و آن به شنیدن و گلچینی از هر چمنی! - زن از گروه میهمانان در راه گفت و مزد از آینده پیش رو با آرزوهای ریز و درشتی که به آنها سخت دل بسته بود و در دستیابی اش میکوشید تا رسیدند به درد روز و بیدرمانیهای بی پیر.

سرشت جان جوان چنینست که زود شیدای دل بسته میشود. رادمان که در گفت و شنود با مردم دستی گشاده داشت و از کودکی نکتته های بسیار نزد مادر بزرگ و مادر و خاله نورای مهربان آموخته بود، برای نخستین بار در زندگی، در برابر مهبانو میدید دارد کم میآورد. گویی زبانش چپ و راست بند میآمد و دستپاچه میشد. شگفتزده بود و نمیدانست چرا؟

بی پروایی ی چوپان شیردل، نه مرزی داشت و نه بازدارنده ای. به ماده ببری میمانست غران و دژم که جهان را با همه ی داشته هایش زیر پا، خس و خاشاکی میشمرد ناچیز و بی بها. تا آنروز میان مردمان شهر و روستاهایی که دیده بود، دختری آنگونه آزاد و رهیده از هر پند و بندی و آنگونه بی پروا در شیفتگی، نه دیده و نه از دهانی شنیده یا در جایی خوانده بود!

درونش ترک برداشته بود. بند بند جانش گویی داشت کش میآمد و از هم میگسست، نه از سر دردی و بیمی و گونه ای پریشانسری - که از سر شیدایی به شکوه پیش رو و شنیدن از آن چوپان شگفتیزا که کسی بود نه مانند همه ی کسان!

باریکه ای از هوس گنگ پوست تن، داشت در نهادش غوغاگر میشد. گهگاه نمیدانست با نگاه مست و لنگارش چه باید کند! نه زورش به شرم درونش میرسید و نه دلی داشت چشم از نگاه مهبانو برکند. گیر کرده بود میان دیدن و ندیدن. واله و خودباخته و از دست رفته، دیگر پهلوان بلندبالای همسالان زرنگ نبود. اسیری دل و دین باخته بود به بندی که نمیدانست چرا و چگونه اینگونه ناگهانی، به یکباره گرفتارش شده؟ چوپان در چشم پهلوان، چوپان نبود - تكدانه آفریده ی بیتابی بود که به خدنگ رسته از کمانی میمانست، به دمی نشسته بر تن و فرو رفته به ته روان.

شاید هم به سرو سر بر آسمان سوده ای میمانست، بی هیچ همانندی که چشم خرد بزند و جز او نبینی! چند و چون برخورد و گفتگو میان پدر و مادر خویش را در خانه بارها شنیده و دیده بود. نه مادر و نه هیچ زنی دیگر را میان خانواده و وابستگان و آشنایان دور و نزدیک، هرگز آنگونه آزاد و یکه تاز، ندیده بود! با دلی انباشته از درد از سویدی و شادی ی بی پایان از دیگر سو، دل به دریا زد و رو به مهبانو گفت: "مهبانو، بانوی ارجمندم، بسیار سپاسمندم که به کوتاهترین زمانی که به گمانی نیاید، بهتر از هر نسک زنده ی جانداری به نیکی نشانم دادی و دانستم زهر خردسوز ۲۵۰ ساله در خانه مان، چه اندازه مرا آلوده و از پیگیری ی فرهنگ دیرینم بازداشته - در دیگر سو، تو را یافتم که سر سوزنی از آن زهر، سرشت پاکت را نیالوده و

ادامه در ص ۲۶

دار، شکنجه زندان نابود باید گردد!

کارگر زندانی آزاد باید گردد



درگذشت نامهٔ اعلاحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر محمدرضا پهلوی بزرگ ارتشتاران

در این هنگام که دور از خاکِ وطنم، در چنگال این بیماری جانکاه آخرین روزهای زندگی خود را سپری می‌کنم به عنوان پادشاه ایرانزمین این پیام را به ملت‌م که در شوم‌ترین دوران تاریخی وطنش روزگار تیره‌ای را می‌گذرانند، می‌فرستم. خداوند بزرگ را به شهادت می‌طلبم از آن وقت که صرفاً بخاطر جلوگیری از خونریزی هموطنانم ناچار خاک ایران را ترک کردم، آنی از فکر سیه‌روزی تدریجی ملت‌م و مخصوصاً اندوه رقت بار شهادت وطنپرستان با نام و گمنامی که سینه‌های فراخ خود را در مقابل جوخه‌های آتش جلادان قرار داده‌اند، فارغ نبوده و با تار و بود وجودم این رنج‌های روزافزون را احساس کردم. و در این رهگذر از تقدیر خود رضایت دارم که در این دوران آوارگی ضربات تازیانهٔ سرنوشت، این رنج ملی را بر روح و جسم رنجور من نیز کوفته است. شگفت اتفاقی؛ در همان لحظاتی که قلب من از حرکت می‌ایستد، قلوب افسران دلاور ارتش من نیز که در تکاپوی نجات وطن بوده‌اند، پیاپی آماج گلوله‌های دشمنان ایران قرار می‌گیرند. من این تقارن را به پیوند معنوی ناگسستنی‌ای که بین خودم و این ارتش که ناجوانمردانه در بستر یک دسیسهٔ ضد ملی و میهنی قرار گرفت وجود دارد، تعبیر می‌کنم. و برای اینکه چنین پیوندی جاودان بماند، توصیه می‌کنم که بعد از نجات کشورم، کالبدم در گورستان این شهیدان جانباختهٔ وطن، مدفون گردد.

من در این دقایق واپسین شیرینی خاطرات افق ایران عزیز را که به آن عشق می‌ورزم در مقابل تلخی زهرآگین مرض جانسوز قرار داده‌ام. خاطرهٔ شالیزارهای کرانه‌های دریای خزر، و مرغزارهای دیلم، خاطرهٔ قله‌های پر برف سبلان و سهند آذربایجان، خاطرهٔ کوهستانهای سبز و خُرم زاگرس کردستان و هامونهای عریان بلوچستان، خاطرهٔ اروند رود خوزستان و هیرمند سیستان، خاطرهٔ دشت ارژن فارس، خاطرهٔ حاشیه‌های کویر سوزان خراسان و کرمان، خاطرهٔ شهرکها و دهستانهای ساحلی خلیج فارس، خاطرهٔ کوچ عشایر دلیر و فداکار، و بطور کلی با اندیشهٔ همه‌گوشه و کنار آن سرزمین مقدس و مردم پر تلاش و پر توان آن، چشم از جهان فرو می‌بندم. به یاد داشته باشیم که صفحات تاریخ وطن ما فراز و نشیبهای فراوانی را در خود حفظ کرده است، ولی همچنان که حملهٔ اسکندر، هجوم مغول، فتنه افغان و اشغال متعدد بیگانگان قادر نشدند مشعل فرهنگ و تمدن باستانی ایران را خاموش کنند، مطمئن هستم که شعله فروزان این تمدن و فرهنگ در پرتو انوار خیره‌کننده خود بر این سیاهی اندوه بار چیره خواهد شد. و یک رستاخیز ملی افتخارات نسل حاضر را در تاریخ درخشان ایران ثبت خواهد کرد. من سرنوشت کشور را به قانون اساسی می‌سپارم، این قانون اساسی ودیعهٔ گرانبهائی است که انقلاب مشروطیت به ملت ایران ارزانی داشته است. و به همین جهت صیانت و احترام به اصول آن که بنیان تمامیت ارضی و استقلال میهن ماست، و همچنین شالودهٔ حاکمیت ملی متکی بر قومیت تاریخی و مبانی اعتقادات مذهبی مردم این سرزمین بر اساس آن استوار است بر همهٔ آحاد کشور از واجبات ملیست، و پاسداری از آنرا به پسرم تأکید می‌کنم. امیدوارم او که اینک در عنفوان جوانی جوهر وجودش مانند هر جوان ایرانی دیگر سرشار از غرور ملیست، با درک حقایق این تجربهٔ تلخ تاریخی که ملت ایران به بهای گرانی اندوخته است، پند زمانه را بیاموزد و فقط به اتکای احدیت متعال و پشتیبانی نیروی مردم و همگامی با آن پرچم مقدس سه رنگ ایرانزمین را در اهتزاز و سرفراز نگاه دارد. ولیعهد نوجوان ایران را به ایزد توانا و ملت بزرگ ایران می‌سپارم. این آخرین ارادهٔ من است.

برقرار باد سامانهٔ شاهنشاهی ایران!

چرا پادشاهی موروثی می تواند به دموکراسی کمک کند؟

این نوشتار توسط یکی از علاقمندان به "برای ایران" از درون مرز به دست ما رسیده است. ایشان تأکید داشتند که برای حفظ امنیت می خواهند که نام نویسنده محفوظ بماند. ما بنا بر مسئولیتی که در برابر جان و امنیت مبارزان میهن پرست کشورمان بر دوش های خود حس می کنیم، ضمن پذیرش درخواست این دوست ارزشمند، این نوشتار را به همانگونه که برای ما فرستاده شده است، در برابر شما خوانندگان گرامی "برای ایران" می نهیم.

دیگر جناح ها را شکست دهد و به قدرت برسد، که این موضوع می تواند باعث بی اعتمادی مردم و ایجاد شکاف های اجتماعی شود. در پادشاهی موروثی، چون پادشاه از رقابت های حزبی دور است، تمام تمرکز بر نمایندگان مردم در پارلمان قرار می گیرد. این امر می تواند به یکپارچگی سیاسی و اجتماعی کمک کند و از تقسیم های عمیق جلوگیری نماید.

۴. تقویت هویت ملی

پادشاهی موروثی می تواند به تقویت هویت ملی و پیوند مردم با تاریخ و فرهنگ کشور کمک کند. در کشورهای با تاریخ طولانی، پادشاهی نماد فرهنگ، سنت ها و هویت ملی است. پادشاه به عنوان نماینده این تاریخ و فرهنگ، می تواند مردم را به یکدیگر پیوند دهد و احساس تعلق به یک کشور واحد را تقویت کند. در مقابل، در جمهوری ها، رئیس جمهور ممکن است برای مدت کوتاهی در قدرت باشد و پس از پایان دوره ریاست جمهوری، فراموش شود.

۵. احترام به اراده مردم

شاید مهم ترین نکته ای که باید در نظر گرفته شود این است که در سیستم پادشاهی موروثی، مردم همچنان می توانند از طریق پارلمان و دیگر نهادهای دولتی نظارت و تأثیرگذاری داشته باشند. پادشاه به عنوان مقام اجرایی، وظیفه دارد که به نیاز های مردم و اراده آن ها توجه کند، اما این نظارت و مشارکت مردم از طریق نمایندگان شان در پارلمان صورت می گیرد. این امر موجب می شود که پادشاهی نه تنها مخالف دموکراسی نباشد، بلکه آن را تقویت کند.

نتیجه گیری

در نهایت، باید پذیرفت که پادشاهی موروثی به خودی خود مخالف دموکراسی نیست. پادشاهی می تواند موجب تقویت ثبات سیاسی، وحدت ملی و حتی دموکراسی شود. مهم این است که هر سیستم حکومتی، چه جمهوری و چه پادشاهی، باید به اراده مردم احترام بگذارد و اجازه دهد که آن ها آزادانه در تعیین سرنوشت خود مشارکت کنند. اگر به دموکراسی و آزادی واقعی معتقد باشیم، باید به مردم حق انتخاب و تصمیم گیری بدهیم، حتی اگر این انتخاب به سمت یک سیستم پادشاهی موروثی برود.

با سپاس فراوان از نویسنده و فرستنده
این نوشتار؛ سردبیر



در دنیای امروز، یکی از بحث های رایج در مورد سیستم های حکومتی، تفاوت بین جمهوری و پادشاهی است. بسیاری از افراد تصور می کنند که جمهوری به طور خودکار به معنی دموکراسی است و پادشاهی را به عنوان یک سیستم غیر دموکراتیک می شمارند. اما باید بپذیریم که این دیدگاه ناقص است، زیرا دموکراسی به نوع حکومتی که انتخاب می کنیم، بستگی ندارد بلکه به نحوه عملکرد سیستم و احترام به اراده مردم ارتباط دارد. یکی از دلایل مهمی که من به پادشاهی موروثی اعتقاد دارم، این است که این سیستم می تواند موجب تقویت دموکراسی و ثبات سیاسی شود.

۱. پادشاه موروثی بی طرف است

اولین مزیت مهم پادشاهی موروثی این است که پادشاه معمولاً از بازی های سیاسی و جناحی دور می ماند. در سیستم های جمهوری، رئیس جمهور معمولاً از یک حزب خاص انتخاب می شود و طبیعی است که به منافع آن حزب یا جناح خود توجه خواهد داشت. این موضوع می تواند به بحران های سیاسی و تقسیم های عمیق در جامعه منجر شود. اما در پادشاهی موروثی، پادشاه به عنوان یک شخصیت بی طرف در سیاست باقی می ماند و بیشتر به مسائل ملی و منافع کل کشور توجه می کند. او نماد وحدت ملی است و وظیفه اش حفظ انسجام و یکپارچگی کشور است، نه اینکه تحت فشار گروه های سیاسی قرار بگیرد.

۲. ثبات سیاسی از طریق پادشاهی موروثی

پادشاهی موروثی می تواند عامل مهمی در تضمین ثبات سیاسی باشد. تغییرات مداوم رؤسای جمهور و حکومت های مختلف در جمهوری ها می تواند موجب بی ثباتی شود، زیرا هر رئیس جمهور ممکن است برنامه ها و سیاست های جدیدی را معرفی کند که با سیاست های قبلی مغایرت داشته باشد. در پادشاهی موروثی، پادشاه به عنوان یک مقام ثابت، ثبات را در سطح ملی حفظ می کند و تغییرات سیاسی به طور مداوم نمی تواند وضعیت کشور را تحت تأثیر قرار دهد. در نتیجه، مردم احساس امنیت بیشتری دارند و کشور قادر است در برابر تهدیدات خارجی و داخلی با یک صدا و انسجام عمل کند.

۳. رقابت های سیاسی مخرب حذف می شود

یکی از مشکلات اصلی در جمهوری ها، رقابت های مخرب برای رسیدن به قدرت است. هر حزب و جناح سیاسی سعی می کند تا

کار شایسته، دستمزد شرافتمندانه، سرپناه آبرومندانه، حق همه ایرانیان است!

سازمان اطلاعات و امنیت
کشور شاهنشاهی ایران



هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

پاسبان مجید ترکمانی: آذرشهر، شلیک به مغز در هنگام بازجویی
پاسبان اسماعیل خداترس (کیجا): رشت
پاسبان مهدی محمدی صفت: رشت
پاسبان خسرو ملک زاده: بهبهان
پاسبان سیدهاشم موسوی: بهبهان
پاسبان محمد تقی حاجی عبدی: مهاباد
پاسبان احد تقی زاده: مامور کلانتری ۵ تبریز
پاسبان رشیدعباس قلی زاده، اردبیل
پاسبان قاسم لشگری، اردبیل
پاسبان رضا قاسمی
پاسبان هدایت الله سلجوقی
پاسبان حسین شهریار بهرامی: کرمان
پاسبان امان الله نقیب: کرمان
پاسبان رحمان عبدالحی: دزفول
پاسبان سید کاظم اشرف زاده: دزفول
پاسبان عبدالرسول شیخی: شهرباتی، بوشهر
پاسبان محمود عسگری زاده: مامور کلانتری ۴ اسپهان
پاسبان محمد صفایی: کلانتری ۶، آبادان

سرجوخه جعفر حیدری
سرجوخه صمد محترمیان

سرباز وظیفه حاج قلی گرگانلی دویچی: کرمانشاه،

سرباز وظیفه زیادعلی نوایی: زرنند

سرباز وظیفه همت الله مرادی: جمعی گروهان بهرام از گردان ۱۳۸ گارد

سرباز وظیفه مصطفی صدری: سرباز گارد، گروهان پیروز، گردان ۱۴۰، تیپ نادری

سرگروهان منصور کثیرلو: نیروی زمینی
سرگروهان بخشعلی کریمیان: نیروی هوایی
سرگروهان محمود کیانی فر: نیروی زمینی
سرگروهان علی مرواریدی: نیروی زمینی
سرگروهان وظیفه رضا مومی وند: انباردار گردان ۱۳۸ گارد

درجه دار محمدرسول ابریشمی: نیروی زمینی

درجه دار مصطفی حجازی: نیروی زمینی

درجه دار جهانبخش فاتح جو: نیروی زمینی

درجه دار خلیل خباز هاشمی: نیروی زمینی

درجه دار احمد محمدی: نیروی زمینی

درجه دار میرلکی: نیروی زمینی

درجه دار محمد عابدینی مقدم: نیروی زمینی

درجه دار کربلایی محمد: نیروی زمینی، قزوین

سریاسبان یکم علی اکبر حدادی: شهرباتی قم

سریاسبان لطف الله خادمی: خرمشهر

سریاسبان رضا یونسی: پلیس کلانتری مرکز، تهران

سریاسبان حسن دیناروند: بروجرد

سریاسبان یدالله رفعت نیا: بهبهان

سریاسبان محمد علی نبی الهی: شهرباتی نجف آباد،

دستگیری و اعدام مخفیانه

سریاسبان عبدالعلی زارعی

سریاسبان حاج عباس قلعه نوری: سبزوار

سریاسبان بلالی: مامور کلانتری ۲ فرمانیه، تهران

سریاسبان جهانگیر ذاکری: آبادان

سریاسبان حسین تاجیک: آبادان



میهن خود را رها می کنیم

جنبش ملی بپا می کنیم

ستون آزاد

چرایی رویگردانی مردم ایران از مسیر پیشرفت و چرخش آنان بسوی واپسگرایی (به یاد جاویدنامان دلاور ارتش ایران که به دست رژیم اعدام شدند) بزرگوار داریوش (حسن) درشتی

۲. **کشورهای مصرفی:** به کشورهای گفتم می شد که علیرغم داشتن ثروتهای زیر زمینی مانند نفت، گاز و معادن بسیار ارزشمند دیگر، اما بهره چندان از فناوریهای روز دنیا در زمینه های تسلیحاتی، پزشکی، صنعتی، خدمات و ... نبرده و برای پیشبرد کشورشان به این فن آوریها نیاز داشتند. این "نیازمندی" موجب می گشت تا کشورهای صاحب این فناوریها فرآوردهای معدنی و بسیار ارزشمند کشورهای مصرف کننده را به بهای ناچیزی بدست آورند. نیک بنگریم "معاملات" دوسر بردی بود که نصیب کشورهای تولیدی می شد.

قدر مسلم کشورهای تولیدی برای استمرار این سودآوری، می کوشیدند تا همواره کشورهای مصرفی را تحت استعمار خود نگاه دارند. عامل "استعمار"، خود موجبات بازدارندگی رشد و توسعه برای کشورهای مصرفی را دامن می زد. تا جاییکه صاحبان قدرت در کشورهای تولیدی، در امور سیاسی این کشورها دخالت کرده تا بتوانند موجبات عقب افتادگی در این کشورها را در همه زمینه ها فراهم سازند.

در یک مثال کاملاً روشن و آشکار، می توان ایران را نام برد: با زمام گیری قدرت توسط رضاشاه بزرگ، شرایط کشور برای تغییرات زیربنایی جامعه بسوی پیشرفتهای صنعتی، حقوقی، اجتماعی، فرهنگی و ... فراهم گشت. ایران سنتی ای که شدیداً متکی به جُستارهای دینی و مذهبی، خرافات و موهومات بوده و از سطح سواد آکادمیک بهره چندان نداشت؛ بیماریهای واگیردار در اجتماعش بیداد می کرد.

خوانندگان گرامی این نوشتار نیک آگاهند که رضا شاه بزرگ و در پی آن شاهنشاه آریامهر، به همراه کارگزاران فرهیخته کشور تا چه اندازه در تبدیل ایران قرون وسطایی به کشوری نسبتاً مدرن موفق عمل کردند.

این پیشرفت، ترقی و تحول موجبات شک و تردید بسیاری در میان کشورهای صاحب فناوریهای مدرن را فراهم آورد. آیا ایران میخواهد به الگویی برای کشورهای عقب مانده تبدیل گردد؟ این برای منافع دراز مدت کشورهای استعمارگری که پیشتر شرح رفت، اصلاً رویداد خوشایندی تلقی نمی شد. می بایست چاره ای اندیشید و موجبات انحراف ایران را در مسیر پیشرفت و توسعه ای که در پیش گرفته است، را فراهم آورد. زین روی با صرف وقت، هزینه و با تبلیغات اغواگرانه، مُخرَب، دروغ پراکنی و شایعه سازی دست به شست و شوی افکار جهانی، بویژه در میان ایرانیان زدند. ساختار شاهنشاهی ایران با توجه به تاریخ، تمدن کهن و فرهنگ بسیار والای ایرانشهری که داشت شوربختانه نتوانست مردمی که تحت تأثیر تبلیغات بسیار منفی، زهر آگین و بدور از واقعیتهای نهفته در جامعه بوده را متقاعد سازد که نتیجه عصیانهای مبتنی بر دروغ و شایعه ره به جایی نخواهد بُرد. در نهایت شورش اجتماعی ای که می توان آنرا دست ساز بیگانه پنداشت، سبب ساز خودکشی اجتماعی ایرانیان در سال ۱۳۵۷ گشت.

در این رابطه همه دستاوردهای دو پادشاه میهن دوست پهلوی به باد فنا رفت و در این میان با توجه بر ایجاد تحول و پیشرفت کشور در زمینه های اقتصادی، صنعتی، تکنولوژی و زیر ساخت های صنایع نیمه سنگین اعم از کشتی سازی، اتومبیل سازی و ساخت ماشین آلات مختلف و در نهایت در یک انقلاب ارزشمند و بسیار مهمی که شاهنشاه در سال ۱۳۴۱ در رابطه با اصلاحات ارضی در زمینه نجات کشاورزان از یوغ اسارت اربابان و زمین خواران و ایجاد رفاه نسبی برای جامعه در اقبال مختلف کشور و آغاز بهسازی در امر آبادانی و **ادامه در ص ۱۹**

شاید برنامه (عنوان) انتخاب شده برای این نوشتار و پذیرش آن برای خواننده این نوشتار قدری ناگوار باشد، ولیکن نمادی از بیان واقعیتهای تلخ و زهر آگین در مسیر انجام نافرجام این رخداد سیاه تاریخی و بویژه سیاسی امروزه ایرانیان باشد.

مروری همراه با واکاوی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی امروز ما خود، اثباتگر این واقعیت تلخ است که در زیر بدانها اشاره خواهد شد.

ریشه و علل این تغییرات بنیادین که سبب ساز کشته شدن یا جاویدنامان گردیدن بسیاری از سران نظامی و سایر نیروهای انسانی که از مرز و بوم مام میهن، آنهم بر پایه آرمان خویشکاری ملی- میهنی با تمام نیرو و با تمام وجودشان مراقبت و حفاظت می نمودند؛ رخ داده است.

اگر در رابطه با اجرای سیاستگزاریهای جهانی قدری به عقب برگردیم و تغییرات و دگرگونی های مختلف را در سیاست جهانی بر پایه منافع اقتصادی صاحبان قدرت اقتصادی در جهان را مورد مطالعه قرار دهیم، این تغییرات بنیادین در ایران سال ۱۳۵۷ را روشنتر در خواهیم یافت.

جهان سیاسی امروز یا روشنتر بنگارم، از سده بیستم میلادی به این سو که در اجرای طرحها و پروژه های لازمه بیشتر قابل ملموس می باشند، از سال ۱۹۶۱ میلادی به مرحله اجرایی دقیق تر همراه با بوجود آوردن دکترین نظم نوین جهانی را لازم است بیشتر و از زوایای مختلف آن مورد مطالعه و بررسی قرار داد تا بتوان بهتر به علل این تغییرات بنیادین را در ایران شناخت.

همه هم میهنان آگاهند که شخص پادشاه با اتخاذ یک تصمیم کاملاً خردمندانه و قاطع در رابطه با لغو قراردادهای نفتی (با شرایط پیشین) با برخی از کشورهای اروپایی سبب گشت لرزه بر اندام جهانخواران دنیا که در واقع همان کارتل های نفتی و بزرگ سرمایه داران شرکت های مختلف صنعتی بودند، بیافتند. این تصمیم هشدار بود که منافع بسیاری را به خطر می انداخت، زین روی کلید تغییر بنیادین در ایران از سوی این صاحبان قدرت زده شد. چرا و چه زیانهای متوجه این قدرتهای مافیای اقتصادی جهانی می شد؟

بدین منظور لازم است تا شرحی کوتاهی از شاخصه های نظم نوین جهانی ارائه گردد.

آنچه که در محتوا یا بطن این سیاست نهفته بود همانا، دوقطبی نمودن جهان توسط دموکراتها که در واقع کارگزار سیاستهای گلوبالیستهای جهانی بوده را برای انجام آن مسئولیت پذیر نمود. اصل مهم و اساسی این دوقطبی بودن بر پایه شاخصهای اقتصادی و صنایع و تکنولوژی استوار بوده که جهان را به دو قطب متفاوت و متمایز از همدیگر مجزا نمودند.

۱. **کشورهای تولیدی:** به کشورهای اتلاق می گردیده که از نظر تکنولوژیکی در همه زمینه ها و فن آوری ها و کارآفرینی ها در دنیا سرآمد بودند. این کشورها در واقع نبض صنایع، بویژه صنایع مادر را در دست داشتند و بنوعی در دنیا مورد توجه و بسیار فراتر از آنچه که از نظر مردم جهان سوم برای خود آرمانشهرهای رویایی در اذهان خود نهاده شده بودند که حسرت زندگی در چنین کشورها را میخورند. آمریکا و ژاپن و برخی از کشورهای اروپای غربی در این زمینه سرآمد بودند.

جاودان باد یاد و راه همه جاویدنامان میهن!

هستند، به همین دلیل کوشیدم بطور چکیده و فشرده مروری به برخی از این فجایع داشته باشم.

قدر مسلم این رخداد‌های ناگوار همواره تا زمان ادامه حیات دست اندرکاران این رژیم تحمیلی همچنان در ایران ادامه خواهد داشت.

نجات ایران فقط و فقط در گرو همبستگی و اتحاد در عمل ما ایرانیان می باشد که بر پایه خویشکاری ملی- میهنی با تمام توان و با پشتکاری لازم، بایسته است که این کوشایی را تداوم بخشیم تا به هدف که همانا پیروزی فرزندان راستین ایران اعم از دوشیزگان، بانوان و مردان ایرانی است که به نتیجه ای بسیار ارزشمند دست یافت.



پاینده ایران،

هنگام اعمال فشار برای فروپاشی ... ادامه از ۲۰

این هدف نیز نیازمند یک فرآیند میانسازمانی است که از تمامی منابع دولت استفاده کند. اگر این تلاش جدی باشد، دولت ترامپ را ناچار می سازد فشار غیرنظامی بر نیروهای نیابتی ایران را به حداقل برساند. همچنین مستلزم کنار گذاشتن محدودیت‌های بی‌پروای جو بایدن بر توزیع تسلیحات و ابزارهای میدان نبرد، مانند بولدوزرها، به دولت اسرائیل خواهد بود که در حال انجام یک خدمت بزرگ تمدنی برای جهان است، یعنی نابود کردن نیروهای نیابتی ایران.

علاوه بر این، ترامپ باید حملات نظامی بر فراز یمن را که رئیس‌جمهور منتخب از جو بایدن به ارث خواهد برد، دوچندان کند. کاهش توانایی حوثی‌ها در هدف قرار دادن کشتی‌های تجاری و نیروی دریایی باید یکی از اولویت‌های دولت باشد، حتی اگر تنها به دلیل آسیب‌هایی باشد که این گروه از دزدان دریایی اسلام‌گرا تاکنون به تجارت جهانی و شهرت آمریکا به‌عنوان تضمین‌کننده آزادی کشتیرانی وارد کرده‌اند.

حتی در صورت نبود چنین ضرورتی، حذف یکی دیگر از مهره‌های ایران از صفحه شطرنج ژئوپلیتیک، توانایی رژیم را برای بی‌ثبات کردن منطقه و جهان به طور قابل توجهی محدود می‌کند.

البته، برنامه هسته‌ای ایران یکی از بزرگترین نگرانی‌هاست. در واقع، تهدید ناشی از دستیابی ایران به توانایی هسته‌ای ظاهراً آنقدر شدید بود که حتی مقامات ارشد دولت بایدن به طور جدی اقدام نظامی پیشگیرانه علیه سایت‌های هسته‌ای ایران را بررسی کردند. این جزئیات می‌تواند به ترامپ پوشش سیاسی لازم را بدهد اگر احساس کند که ناچار به اجرای عملی مشابه باشد. در واقع، ممکن است او هیچ گزینه دیگری نداشته باشد.

باراک اوباما از آکسیوس گزارش داده است: "چندین مشاور ترامپ به صورت خصوصی اذعان کرده‌اند که برنامه هسته‌ای ایران اکنون آنقدر پیشرفته است که استراتژی "فشار حداکثری" ممکن است دیگر مؤثر نباشد. این مسئله گزینه نظامی را به یک احتمال واقعی تبدیل می‌کند."

ادامه در ص ۲۱

چرایی رویگردانی مردم ایران از ... ادامه از ص ۱۸

سازندگی کشور و همچنین ایجاد یک شاخصه بسیار مهم با نام گسترش و نیرومند نمودن نیروهای سه گانه نظامی اعم از زمینی، دریایی و هوایی و ایجاد قدرت در منطقه که بزرگترین قدرت نظامی را حد اقل در منطقه خاورمیانه دارا بوده که شوربختانه با این تغییر ناگهانی، همه زحمات شاهنشاه بر باد رفت و فرایند حاصل از این تبلیغات و پروپاگاندا‌های منفی و زهر آگین سبب آن گشت که مردم وسیله ابزاری چنان تبلیغات منفی و دروغین در زمینه عدم وجود حقوق بشر و آزادی سیاسی در جامعه و همچنین تحت تبلیغات منفی گروه‌های ضد ایران و ایرانی و ضد بشری و غلام حلقه بگوش آن مافیای قدرتهای اقتصادی و سیاسی جهانی قرار گیرند و همه آنچه با دستان پر توان دویادشاه ایران‌ساز پهلوی رشته شده بود، دگر بار پنبه کنند.

قدرتهای بیگانه استعمار گر، رژیمی را که کاملاً "مزدور و خود فروخته و بدور از هرگونه اخلاق و معیار انسانی بوده و می باشد را براریکه قدرت نشانند که هنوز نیز با تکیه بر قدرت به همراه کشتار مردم که با دستور اربابان خود لازم بوده تمامی پیشرفت ها اعم از صنایع، تکنولوژی های مختلف بر باد روند و از طرفی با دسیسه این قدرتها، برای از بین بردن ارتش قوی ایران و تمامی زیر ساختهای سیستماتیک آن، اعم از آموزش و پرورش نیروهای مسلح شاهنشاهی در یک جنگ از پیش طرح شده همراه با حيله و تزویر این سیاستگزاران که دشمنان واقعی پیشرفت ایران بودند، به همراه تجهیزات و وسایل و سازه های مختلف نظامی در

جنگ هشت ساله بر باد روند. آنچه در این زمینه حائز اهمیت از نقطه نظر نوع بکار گیری روش نابود کردن یک ارتش بسیار قوی مورد توجه بوده است همانا، در روزهای آغازین این توطئه جهانی، کشتن سران یا فرماندهان بسیار با درایت و کار آزموده تحسیر کرده و مدیر و مدبر توسط نیروهای دشمن چه تیرباران شدند و چه به دار آویخته گشتند. این نکته ضربه بسیار سهمگینی بوده که به ارتش ایران وارد آمد و در پیگرد آن، بوجود آمدن جنگ هشت ساله توسط خمینی رهبر این رژیم نابود کننده ایران سبب آن گشت که خسارتها، لطمات و کشتار صد ها هزار نفر از پرسنل نظامی و همچنین جوانان غیور ایرانی گردید. همه این فجایع رقت

بار، پیرامون همان تصمیمات غیر انسانی قدرتهای مافیایی اقتصادی و سیاسی بوده که هدفشان فقط جلوگیری از پیشرفت ایران و دگر بار تبدیل نمودن ایران به یک کشور مصرفی بوده که تاکنون نیز با توجه بر اریکه قدرت بودن چنین رژیم ایران ستیزی در درازای چهل و شش سال چنین ویرانگی و نابودی، و به فلاکت کشاندن ایران همواره ادامه دارد.

این نوع سیاست بسیار مذبوحانه بر تارک کشورهای در حال توسعه دیگری نیز چه در افریقا، آسیا، آمریکای مرکزی و جنوبی بوقوع پیوست و شوربختانه چنین روشی همواره ادامه دارد.

آنچه را که در این مقاله کوتاه بسیار کلی و نکته وارنگاشته شد، صرفاً رجوع به گذشته بوده که قدر مسلم همه ایرانیان لحظه به لحظه بوجود آمدن چنین فاجعه ای را شاهد بوده و

این است شعار ملی: شاه، خرد، آزادی!

ستون آزاد

یادهای "انقلاب" با کوشنده سیاسی: بزرگوار حمید معصومی

برگزاری نماز عید فطر و راهپیمایی آرام بعد از آن، رویدادی غیرمتعارف بود. من برای تهیه خبر رفته بودم. تنی چند دیگر هم بودند، نه همه در يك گروه، تك تك. ژان خاکزاد مدیر خبر بود. هم اینی که امروز در رادیو فردا کار می‌کنه. عصر که در تحریریه جمع بودیم، فضای دیگری را تجربه می‌کردم. رودروایسی‌ها از میان رفته بود. از رویداد آشکار صحبت می‌شد، و شعارهای تظاهرات بزبان می‌آمد. از کمیلی زاده شنیدم، که خاکزاد پس از پیاده شدن از هلی کوپتر (او و تیم فیلم برداران با هلی کوپتر رفته بودند) گفته بود: "کمرم شکست". و از فردای همان روز غیبت زد. تظاهرات عید فطر در تهران یک سری تظاهرات جدید بوجود آورد، که مانند تظاهرات عید فطر مسالمت آمیز نبود. روز پنجشنبه ۱۶ شهریور، تظاهرات تهران به درگیری‌هایی منجر شد. در بازگشت از این تظاهرات خبری دهان به دهان در بین جمعیت می‌چرخید: فردا میدان ژاله. آیت‌اللهی ناشناس در آن حوالی بانی این تظاهرات بود. من، قرار شد به آنجا بروم. خاکزاد، یا شاید هم کسی دیگر، دستور داده بود آرم رادیو و تلویزیون را از روی ماشین‌های خبر پاک کنند. چرا؟ نمی‌دانم. به هر حال فردا صبح زود با فیلم بردار و مابقی قضایا به میدان ژاله رفتم. خلوت بود. ماشین‌های حکومت نظامی با آرایش نظامی به شکل يك نوار مورب، از ابتدای خیابان نیروی هوایی پارك کرده بودند تا آغاز خیابان ژاله. مدخل خیابان شهناز بسته بود. ژاله و نیروی هوایی هم همینطور. فقط خیابان شهباز باز بود. تعداد ماشین‌های ارتشی حداکثر ۱۲ - ۱۵ تا بیشتر نبود. و شامل زرهپوش و جیب می‌شد. سربازان نیز با آرایش نظامی در کنار زرهپوش‌ها و فواصل آنها به زانو نشسته، ژ ۳ به دست به حال آماده باش قرار گرفته بودند. تك و توك آدم‌هایی کنار خیابان شهباز در پیاده‌روها، و حوالی آن دیده می‌شدند. افسر فرمانده با مگافونی در دست به افرادش سرکشی می‌کرد. ما رنجور خبر را در ابتدای خیابان شکوفه پارك کرده بودیم. تیم فیلمبردار جدا رفتند. از جمعیت خبری نبود هنوز. شنیدم، که جمع تظاهرکنندگان از میدان خراسان براه اند. جلوی سینما ژاله، که در ضلع غربی خیابان شهباز قرار داشت، ایستادم. سکوت در فضا موج می‌زد. نوعی انتظار نامشخص همراه با نگرانی از آنچه که قرار بود رخ دهد. اما چه؟ صدای محوی از دور دست بگوش می‌رسید، نامفهوم. اندك اندك جمع تظاهرکنندگان نزدیک می‌شدند. و شعارها واضح بگوش می‌رسید. نرم و یکدست با پایانی قاطع و مصمم: مرگ بر شاه.

جمع تظاهرکنندگان محدود بود. زمانی که جمعیت به سینما ژاله رسید، ته جمع در نزدیکی‌های خیابان ناصری بود. به تخمین من چیزی حدود ۷-۸ هزار نفر می‌شدند. این جمع بکلی با جمع‌هایی که تا آن موقع در تظاهرات خیابانی دیده بودم فرق می‌کرد. آن جمع‌ها جزیی از محیط پیرامون خود بودند. مردم رهگذر که به قصد تظاهرات از خانه بیرون نیامده بودند و به دنبال مشغله‌های خود روان، قاطعی جمع می‌شدند. چند ده یا صد متری همراهی می‌کردند.

و بعد به دنبال کار خود می‌رفتند. حصار پیرامون جمع‌ها نبود. فارغ از اینکه چه شعاری در آن جمع دست برتر را داشت (و از این طریق می‌شد فهمید که جنس گروه متشکل یا درست‌تر رهبری آن از چه سخی است) رهگذران چند لحظه‌ای با آنان قاطعی می‌شدند. و از این طریق همبستگی خود را با آنها نشان می‌دادند. اما این یکی. جمعی بود یکدست و سخت سازمان یافته. کم نبودند زنانی چادری با مقنعه زیر چادر، که فرزندان خردسال با خود داشتند. زنان در آغاز صف تظاهرکنندگان جا داشتند. دور جمع را مردان گرفته بودند.

ادامه در ص ۲۱

دو سه روزی بیشتر به سالروز فاجعه ۲۲ بهمن باقی نیست. تصمیم گرفتم با یادنامه‌های خودم از آن روزها کمی روشنایی به چگونگی و چرایی فاجعه بهمن ۵۷ ببندازم.

خاطرات دوره کارکردن مرا در بخش خبر رادیو «یادهای انقلاب» - تلویزیون ملی ایران دربرمی‌گیرد. یعنی از اواخر سال ۱۳۵۵ تا اوایل سال ۱۳۵۸، اردیبهشت ماه. چون قصد خاطره نویسی از پیش نداشته‌ام، تلاشی برای تدقیق تاریخ‌ها نکرده‌ام. همچنین از آن رو که هیچ یادداشتی از آن دوران ندارم، همه چیز مستقیماً از حافظه نقل می‌شود. بنابراین امکان تصحیح یادها بعداً وجود دارد. چه توسط خود من، یا توسط دیگران. اما اصل بر راستگویی و صداقت استوار است. من کارم را با اخبار هنری شروع کردم. آلبرت کجویی مسئولیت این بخش خبر را بعده داشت. و در کنار آن مجری و تهیه‌کننده برنامه ی خبری "هفت روز هفته" هم بود، که هفتگی از کانال يك تلویزیون پخش می‌شد. من هم در آن سهم کوچکی داشتم. از دیگر همکاران این بخش یوسف خانعلی را بیاد دارم. شروع کارم با کار دانشجویی بود. پس از چندی به استخدام خرید خدمتی تبدیل شد، چون سربازی نرفته بودم. و پس از آن در بخش عمومی خبر هم مشغول شدم.

نخستین نشانه ی بهمن ۱۳۵۷

۲۴ آبان ۱۳۵۶ - خبر ساعت ۸ بعد از ظهر بسته شده بود. یعنی اخبار تنظیم شده برای پخش به استودیو رفته بود. آماده ی رفتن بودم، که آلبرت آمد تو تحریریه و خبر داد، که ملاقات شاه با کارتر در آمریکا از ماهواره پخش می‌شود. به اطاقی که ماهواره را پخش می‌کرد رفتم. تقریباً همه ی ساکنان بخش خبر آنجا بودند، هم رادیو و هم تلویزیون. و با نابوری به سخنان شاه و کارتر محصور شده در میان ابر ناشی از گاز اشك آور، گوش می‌دادند. تصویر تظاهرکنندگان و پلاکاردهای آنان نیز در فواصل کوتاه نشان داده می‌شد.

فضای کاری و روابط میان کارکنان تحریریه ی خبر رادیو و تلویزیون با مطبوعات در آن زمان کاملاً متفاوت بود. هم کارکنان خود را روزنامه نگار نمی‌دیدند. و هم دیگر روزنامه نگاران آنان را چون خود. مثلاً رادیو و تلویزیونی‌ها نمی‌توانستند عضو سندیکای روزنامه نگاران بشوند. محیط بیشتر به اداره شبیه بود تا به تحریریه. پیشرفت در کار هم تابع روابط با سلسله مراتب اداری بود، تا شایستگی‌های حرفه‌ای. احتیاط و آسه برو آسه بیا جو حاکم بود. با این وجود کم نبود روابط صمیمانه ی حرفه‌ای حتی در این فضا. وجود همکاران توجبه‌ای (دوستانی که هم در مطبوعات کار می‌کردند، یعنی روزنامه نگار حرفه‌ای بودند. و هم در رادیو و تلویزیون) کمک موثری در این مورد بود.

از فردای آن روز بازار بحث و گفتگو به تدریج در جمع‌های کوچک و بسته داغ شد. ولی هرگز جو حاکم را تغییر محسوس نداد. حتی در آن روزهای داغ قبل از راهپیمایی عید فطر.

۱۷ شهریور ۱۳۵۷

۸۷ تن و زخمی‌ها را ۲۰۵ تن اعلام کرده بود، واقعی بودند. این با ارقام تحقیق شده عمادالدین باقی از عناصر رژیم اسلامی، که با دسترسی به آرشیوهای بنیاد شهید بدست آمده است، تطابق دارد. کشته‌شدگان روز ۱۷ - شهریور ۸۸ نفر بوده است. که از آن میان ۶۴ تن در میدان ژاله کشته شده بودند.

میدان ژاله در ۱۷ - «کشتار» از فردای آنروز اعتصاب‌ها گسترش یافتند. شهریور هم چون استدلال برای اقناع مردم‌ها بکار می‌رفت. هیچ خواست روشن دیگری طرح نمی‌شد. همبستگی با دیگر اعتصابیون محکمترین استدلال بود، برای اقناع مردم‌ها. صواب‌ترین، که شرکت در این اعتصاب‌ها بی‌خطر و بی‌هزینه هم بود، در اکثر موارد. حقوق‌ها سر ماه به حساب‌ها واریز می‌شد. حتی اضافه‌کاری‌ها. این پدیده‌ای است، که حتا تا به امروز هم نمونه‌ای آن جای دیگری دیده نشده است.

بحث تحلیلی و واقع‌بینانه و عینی در باره‌ی چرایی رویداد بهمن تا کنون مطرح نشده است. یا من هنوز شاهد آن نبوده‌ام. آنچه که تا کنون نوشته شده، آمیخته است با توجیه سیاست‌ها و عملکردهای گروهی. و هرگز به ریشه نپرداخته است.

البته که این داستان ادامه دارد ...

هنگام اعمال فشار برای فروپاشی ... ادامه از ص ۱۹

صرف‌نظر از چشم‌انداز موفقیت چنین عملیاتی (که نباید بیش از حد برآورد شود)، اعتراضات به چنین حمله‌ای بر این فرض استوار است که ایران علیه غرب تلافی خواهد کرد و این درگیری ممکن است به همبستگی میان رژیم و مردم تحت ستم آن کشور منجر شود؛ شاید چنین شود شاید هم نه.

اهداف قابل دستیابی در یک درگیری مسلحانه محدود نتایج محدودی می‌دهند، و ممکن است یک دولت منطقی در ایران به این نتیجه برسد که در مواجهه مستقیم با ایالات متحده قادر به بقا نخواهد بود. در واقع، اگر تهران پس از یک حمله هدفمند به برنامه هسته‌ای غیرقانونی‌اش و اکنش نشان دهد، خود را در معرض تلافی علیه تأسیسات نظامی متعارف و دولتی‌اش قرار خواهد داد. بعید است که مردم ایران - حداقل کسانی که در مراکز شهرهای قدرتمند ایران زندگی می‌کنند - حول بقایای سوخته دستگاه سرکوبی که در حال حاضر علیه آن اعتراض می‌کنند، تجمع کنند.

خطرهای مرتبط با یک کارزار "فشار حداکثری" قوی‌تر باید در برابر خطرهای مرتبط با ادامه زندگی برای تأمین‌کنندگان ترور در عصر مدرن سنجیده شود. نزدیک به نیم قرن است که رژیم ایران خشونت و ایدئولوژی اسلام‌گرایی را به سراسر جهان صادر کرده است. ناتان سیلر، هماهنگ‌کننده مبارزه با تروریسم دولت ترامپ، به خبرنگاران گفت: "ایران از تروریسم به عنوان ابزاری در سیاست دولتی خود استفاده می‌کند. و هیچ محدودیتی برای استفاده از این ابزار در هیچ قاره‌ای ندارد." جمهوری اسلامی یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر نیست که ناچار باشیم با آن کنار بیاییم.

جهان در غیاب این رژیم مکان امن‌تری خواهد بود، اما تنها مردم ایران می‌توانند نویسندگان رهایی خود باشند. اگر دولت ترامپ بتواند جهانی بدون این رژیم شرور را تصور کند، ممکن است دریابد که شرایط لازم برای تحقق این چشم‌انداز خوشایند، همین حالا نیز مهیاست.

دست در دست حلقه زنجیری از اندام‌های مردانه ساخته بودند. وقتی جمعیت به انتهای خیابان شهباز رسید، از حرکت باز ایستاد. افسر حکومت نظامی با بلندگو اخطار می‌داد، که جمع متفرق شود. حکومت نظامی است، و تجمع بیش از سه نفر ممنوع است. جمعیت به زمین نشست. اما حلقه‌ی زنجیر همچنان ایستاده بود. در صف نظامیان آن جریزه و مصمم بودنی که لازمه‌ی چنین وضعیتی است دیده نمی‌شد. صدای شعار دادن‌ها مدتی بود، که قطع شده بود. به ناگاه صدای شلیکی بلند شد. تگ تیر بود. هیچ نشانه‌ای دال بر تیراندازی از سوی نظامیان دیده نشد. تا لحظاتی بی‌تصمیمی آشکاری در نزد نظامیان دیدم. و پس از آن آوای رگبار مسلسل‌ها و شلیک تفنگ‌ها قاطعی با صدای فریاد و جیغ مردان و زنان و بچه‌ها آمیخته با بانگ الله اکبر فضا را تسخیر کرد. بانگ الله اکبر اینبار، طنین هم‌آورد طلبی نبود. بانگ کمک و استغاثه بود. سگ صاحبش را نمی‌شناخت. مردم در جستجوی پناهگاه به این طرف و آن طرف می‌گریختند. بسیاری بر زمین

می‌افتادند و دیگرانی آنان را لگد کوب وحشت و غریزه‌ی حفظ جان می‌کردند. من پیچیدم پشت سینما در ضلع جنوبی آن، که قبلاً پمپ بنزین بود. و تبدیل شده بود، به میدان میوه و تره بار. از آنجا همراه با دیگران در خیابان‌ها و کوچه‌های اطراف، زدم تو خیابان نیرو هوایی، به سمت خیابان شکوفه. ماشین آماده حرکت بود. فیلم بردارها خیلی زودتر در ماشین جاگرفته بودند. عافیت طلبی داشتند. به سوی جنوب حرکت کردیم. در خیابان شکوفه نشانه‌های زیادی از آنچه در خیابان شهباز می‌گذشت حس یا دیده نمی‌شد، جز صدای شلیک گلوله‌ها و فراریانی اندک که از معرکه گریخته بودند.

آنچه در میدان ژاله رویداد، نقطه چرخشی تعیین‌کننده در دگرگونی‌های جاری آن روز ایران شد.

۱- وزن سیاسی روحانیت شیعه را به گونه‌ای یکجانبه افزایش داد. تا آنجا که رهبری حرکت را تماماً در دست آن نهاد. و همه‌ی نیروهای سیاسی دیگر، در عمل به شکل مستقل از پهنه‌ی آن حرکت حذف شدند.

۲- راه حل مسالمت‌آمیز را ناممکن کرد. روحانیت شیعه سابقه‌ای طولانی در سازماندهی چنین رویدادهایی دارد. جریان مستر نوز بلژیکی و سقاخانه، پیش از مشروطه. مسجد گوه‌رشاد و بهلول، در زمان رضا شاه. و سینما رکس ابدان از نمونه‌های آن است. سازمان دادن تظاهرات روز جمعه، توسط ملایی ناشناخته (علامه یحیی نوری) که پس از آن هم دیگر نام و نشانی از او در فضای ملت‌هت و هرکی هرکی آن روزها به میان نیامد، علامت سؤال، بی‌پاسخی است. در تقسیم غنایم بعد از ۲۲ بهمن، سهم ایشان سرپرستی شیعه کردن بهائیان و دیگر نامسلمانان شد. که سرانه بابت هر مورد مبلغی به حسابشان واریز می‌شود.

از فردای آن روز موج تبلیغاتی وسیعی براه افتاد. و ارقام غیر معقولی در باره‌ی تعداد کشته‌شدگان بر سر زبان‌ها رفت. رویداد ژاله بنزینی شد برای شعله ورکردن بیشتر خشم مردم. (این مردم ملغمه‌ای بود از همه چیز جز عقل).

استفاده از ارقام بزرگ یکی از شیوه‌های مخالفان رژیم پهلوی، و ابزاری برای تهدید یا ارباب طرف مقابل در مشاجرات سیاسی در ایران ما بوده است.

ارقام هزاران کشته جمعه سیاه دهان به دهان نقل می‌شد. این جریان تبلیغاتی حتا دامن فیلسوف مدرن فرانسوی (میشل فوکو) را هم گرفت، که ابلهانه رقم چهار هزار کشته را در بوق و کرناهای غربی دمید!

در واقع امر آمار فرمانداری نظامی، که تعداد کشته‌شدگان را

فهرست برخی مقامات کشوری و میهن پرستانی که پس از رویداد ننگین بهمن ۲۵۳۷ شاهنشاهی، اعدام شدند:



امیرعباس هویدا: نخست وزیر



فرخرو پارسا:
وزیر آموزش و پرورش



عباسعلی خلعتبری:
وزیر امور خارجه



عبدالله ریاضی: رئیس
مجلس شورای ملی



منوچهر آزمون: وزیر
کار، وزیر مشاور و رئیس
خبرگزاری پارس



غلامرضا نیک پی:
شهردار تهران



محمود جعفریان:
مدیر عامل سازمان صدا
و سیماي ملی ایران

کمال ادیب: کارمند سازمان اطلاعات و امنیت اسپهان
رضا رضوانی منفرد: کارمند سازمان اطلاعات و امنیت کشور
محمد نوید: کارمند سازمان اطلاعات و امنیت کشور
میراحمد معصومی کوچصفهانی: کارمند سازمان اطلاعات و امنیت
احمد عالم زاده: روحانی، همدان
جهانگیر تارخ: کارمند سازمان اطلاعات و امنیت کشور
سلطان رضایی: همکار قدیمی اطلاعات شهربانی و ژاندارمری مشهد
محرم کوچک بیگی: راننده آمبولانس و یکی از اهالی قریه بدل آباد
شهرستان خوی
حسین فرزین: کامیوندار
حیدر کاظمی، ناصر حاج حسینی و حسین امیری: به جرم مخالفت با
انقلاب دستگیر و در طول راه با ضربات کارد به قتل می رسند.
یوسف خوشکیش: مدیرکل بانک مرکزی
حبیب الله القانیان: کارآفرین
رحیم علی خرم: کارآفرین
محمد هراتی: کارآفرین
محمد علی نیایی: بازرگان
شایع مزرعه: شهردار بوستان، اهواز
حمید مزرعه: از اهالی دشت میشان، اهواز

غلامرضا کیانپور: وزیر اطلاعات و جهانگردی و دادگستری
کابینه هویدا و آموزگار
محمدعلی علامه وحیدی: ریاست کل تحقیق اداره اوقاف،
سناطور
پرویز نیکخواه: مدیر واحد مرکزی خبر تلویزیون
غلامحسین دانشی: نماینده روحانی آبادان در مجلس شورای
ملی
سالار جاف: نماینده جوانرود در مجلس شورای ملی
محمدرضا عاملی تهرانی: وزیر اطلاعات و جهانگردی
منصور روحانی قزوینی: وزیر برق و کشاورزی
عبدالله ریاضی: رئیس مجلس شورای ملی
علی حجت کاشانی: رئیس سازمان تربیت بدنی
خسرو خان قشقایی: ایلخانی ایل قشقایی و نماینده فارس در
مجلس شورای ملی و عضو جبهه ملی ایران
علیرضا (حمید) شجاعی رهنما: مدیر پمپ بنزین رهنما، اهواز
محمود معینی: رئیس سازمان اطلاعات و امنیت قم
تراب حاجی علیلو: رئیس سازمان اطلاعات و امنیت اردبیل
محمود شهیدی: رئیس امنیت داخلی سازمان اطلاعات و امنیت
اسپهان

می رزمیم، می میریم، ایران رو پس می گیریم!

ستون آزاد

تغییر ساختار اجتماعی بوسیله جنگ یا تلاش برای پیشگیری از وقوع جنگ؟!

بزرگوار: داریوش (حسن) درشتی

پیش از پردازش به دو موضوع کاملاً متمایز از همدیگر که با عنوان یک تیتر یا عنوان ویژه در این نوشتار، پیرامون آن در نظر گرفته شده است، لازم است که نخست تعریف یا توضیحی پیرامون پدیده ای به نام جنگ ارائه گردد، آنگاه به نکات اصلی و اساسی آن خواهم پرداخت. جنگ، پدیده ای منتج گرفته از اندیشه حکومتگران، چه بر حسب اجبار و چه بر پایه خواسته آگاهانه هر حکومتی، بر اساس روند سیاستگزاریهای حکومت موجود در یک کشور میباشد که وقوع آن، عامل بوجود آمدن معضلات و مشکلات عدیده ای است که نخست چنین عارضه جانکاهی، تأثیرات بسیار ناهمگون و نامتعرفی بر بیکره کشور و شهرونداناش خواهد گذاشت.

جنگ در جایگاه یورش و یا بعبارتی تهاجم، نتیجه بی تدبیری و عدم وجود منطق خردمندانه ای است که حکومت و یا رهبران حکومتی، خواستار بوجود آمدن آن، آنهم در راستای کسب قدرت، منافع بیشتر و یا قدرت طلبی ها و جاه طلبی های ناشی از عقده های درونی - روانی رهبریت و یا دست اندرکاران حکومت میباشد.

جنگهای ساختگی و یا عمدی که با نیای کاملاً آگاهانه و بر اساس تداوم حکومت و رهبریت ایدئولوژی ای که آن ایدئولوژی، در کشور دارای هژمونی بوده صورت میگیرد تا با چنین انگیزه هایی، حکومتگران بتوانند بقای حکومت خود را حتی به قیمت نابودی ملت و یا شهروندان کشور متبوعه خود حفظ نمایند.

وجود جنگ، همچون آفتی است که بر تمامی اندام جامعه اثر سوء خود را خواهد گذارد و برطرف نمودن چنین عارضه ای، گاه حتی به دهه ها و یا حتی سده ها به درازا می انجامد.

عارضه ها یا فاکتورهای منفی و تأثیرات مخرب جنگ در زمینه ها و ابعاد مختلف آن بشرح زیر میباشند:

روند و مناسبات اجتماعی

تغییرات رفتاری و کرداری (فرهنگی) جامعه

ایجاد بیماریهای روانی و اعصاب بر روی افراد جامعه

وجود معلولین جنگی

بی خانمان شدن بخش بزرگی و یا تمامی جامعه

بی سرپرست شدن بسیاری از اعضای خانواده ها در جامعه

مهاجرتهاهای اجباری: کوچ کردنها داخلی (در سرزمین) به عنوان

مهاجرین جنگی و همچنین، مهاجرتهاهای اجباری به خارج از کشور و

اقامت گزیدن در کشور های بیگانه

نبود بهداشت و درمان در دراز مدت

کمبود و یا نبود مواد خوراکی برای افراد جامعه

فقر و گرسنگی

وجود بزه کاریهای فراوان و مختلف

مرگ و میر میلیونها نفر از انسانها

پیدایش و گسترش بسیاری از بیماریها و آفاتهای واگیردار

فقدان آموزش و پرورش برای افراد جامعه در طبقات مختلف سنی و

آموزشهای کلاسیک و حرفه ای حتی برای مدت زمانی نسبتاً دراز

تأثیرات ناخوشایند و مخرب در محیط زیست

نابودی و از هم پاشیدگی اقتصاد کشور

تخریب منابع اقتصادی، مالی، صنعتی، تکنولوژیکی
تخریب و یا نابودی منابع و صنایع کشاورزی، دامداری
خرابی و ویرانگی، راههای ارتباطی، همچون جاده ها، خطوط راه آهن،
بنادر و کشتیرانی، تاسیسات هواپیمایی و غیره
نابودی قدرت دفاعی کشور (ارتش)
آلودگی محیط زیست

از کار افتادگی چرخه عادی زندگی و بسیاری از عارضه های انسانی - اجتماعی، نه تنها در دوران جنگ ایجاد میگردد، بلکه حتی پس از پایان جنگ، سایه شوم این عارضه ها تا سالیان دراز در زمینه های مختلف بر پیکر جامعه سنگینی خواهد کرد.

آنچه که تاکنون بدان پرداخته شد؛ نشانگر آنست که این جستار درخور نگرش و بررسی های ژرف در رابطه با جنگ و پیامدهای ناگوار آن است.

حکومتهایی چون جمهوری اسلامی که بسان پروژه ای در جهت تأمین منافع دراز مدت بخش هایی از این قدرتهای انحصاری جهان شکل گرفته اند، وظیفه ای جز برطرف ساختن نیازهای اقتصادی - سیاسی این قدرتهای انحصاری نداشته و در این راستا از انجام هیچ جنایتی رویگردان نیستند. حتی به قیمت نابودی ایران و به فلاکت کشاندن ایرانیان که در درازای این چهل و شش سال، شاهد آن بوده و هستیم. ویرانی و عقب افتادگی در همه زمینه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه کنونی ایران، خود گواه وجود حکومتی دست نشانده با خصلت و ماهیتی غیر انسانی و غیر اخلاقی میباشد.

از هم پاشیدگی شیرازه زندگانی اکثریت قاطع جامعه در زمینه های فرهنگی، اجتماعی و بویژه اقتصادی، روابط و مناسبات ناهمگون و نا متعارف اجتماعی، وجود ناهنجاریهای فردی- اجتماعی در اکثر زمینه ها و نارسایی موجود ناشی از سیاستگزاریهای غلط و عمادانه حکومت در ابیساری از پیچیدگیها و معضلات و مشکلات میباشد که افزون بر آن، وجود روان پریشی جامعه و مشکلات روحی و روانی عدیده ای که جامعه ایرانی به دلیل فشار های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به چنین عارضه های بسیار ناگواری دچار گشته است را میتوان ناشی از سیاستگزاریهای غلط و عمادانه حکومت موجود در ایران بشمار آورد. تمامی مصائب و مشکلات و معضلات ناشی از جنگ هشت ساله ای که بر ملت ایران وارد آمده است بر همگان روشن میباشد. گذشته از فشارها و ناملایمتهای ناشی از این جنگ تحمیلی، همه آحاد مردم، سالها پس از پایان یافتن آن، هنوز نتوانستند از نتایج تلخ و ناگوار، و ضررهای انسانی و خسارات مالی آن رهایی یابند. جنگی که از سوی رژیم به مردم بی دفاع ما تحمیل شد.

مسئولیت همه این خسارات مادی و معنوی وارده بر ملت ایران، بر عهده مسئولین رژیم ملایان یا بعبارتی، رژیم جمهوری اسلامی میباشد و بس! زیرا عامل این جنگ افروزی، رژیم ملایان به سرکردگی خمینی، البته با سیاستگزاریهای پشت پرده اربابان و فرزند خواندگان آنان، همچون هاشمی رفسنجانی ها بوده اند.

جنگ، همچون سونامی ای میباشد که هر سرزمینی را به ویرانه ای تبدیل نموده و جامعه ای را به پریشانحالی مهلک و جانکاه مبتلا میسازد. جنگ، ره آورد شومی است که حکومتگران، در کمال بیخردی، زبونی و عدم دارا بودن اندیشه توانمند و

ادامه در ص ۲۴

ما جنگ نمی خواهیم و از آن بیزاریم!

تغییر ساختار اجتماعی ... ادامه از ص ۲۳

نبود دانش در زمینه برخورد های دیپلماسی مناسب با دیگر کشور ها، جامعه را به سمت چنین طوفان دهشتناکی رهسپار مینمایند. در چنین وضعیتی، بر مردم با ملت آن کشور و سرزمین است که با هوشیاری و هوشمندی و دارا بودن آگاهی از تمامی ترفندها و روشهای نابخردانه و یا حتی هدفمند حکومتگران کشور، با قاطعیت تمام و با عزمی راسخ در برابر چنین سیاستگزاریهای غلط و غیر

تنها راه نجات و رهایی ایرانیان از چنین وضعیت اسفباری، یک همبستگی همگانی همراه با اعتراضات در قالب تظاهرات گسترده و پایدار همگانی و اعتصابات سرتاسری میباشد، قبل از آنکه رژیم قصد ایجاد جنگ را با همسایگان خود به دلیل کاملاً واهی و پوچ و صرفاً بخاطر بقای عمر خود و در نهایت نابودی ایران بنماید، بر مردم ایران است که با حرکتی کاملاً پویا و قدرتمند و به یمن دارا بودن پشتوانه قوی همچون، بن مایه های فرهنگ کهن ایرانشهری، با چنین رژیم غیرموجهی مقابله بی امان نموده تا با تعبیرات اساسی، عامل نجات و رهایی خود گردد. از تأثیرات ناگوار جنگ هر آنچه که گفته و نوشته شود بسیار اندک و ناچیز است،



زیرا همان جنگ هشت ساله برای همه ما ایرانیان یک تجربه بسیار تلخ و ناگواری بوده که تا به امروز اثرات شوم آنرا شاهدیم. آواره گی، کوچ کردنیهای اجباری به سرزمینهای دیگر، سرزمین و خانه و کاشانه خود را از دست دادن، شاهد مرگ فرزندان دلبد خود بودن، بی سرپرست شدن خانواده ها و دچار ناملایمتهای گشتن، دیگر بس است! چهل و شش سال هرگونه فشار، رنج و درد و مشکلات و معضلات را تحمل نموده ایم دیگر کافیت! وقت آن رسیده که به پا خیزیم تا ریشه فساد، حيله و تزویر، غارتگریها، تضییع حق نمودنها، تبعیضات، در اسارت بودنها، بردگی و بندگی کردنها، و فلاکت و خواری و زبونی ها دیگر بس است! زمان آن رسیده که با تمام قدرت و توان، ریشه این حکومت پوسیده و بیمار، با افکار و عقاید و اعتقادات ماقبل قرون وسطانی را از پیکر جامعه بزداییم و از پهنه و گستره این مام میهن بدور بیافکنیم.

فقط کافیت که برای مدت یکماه همه آحاد مردم ایران با تمام نیرو و توان، دست به یک قیام یا رستاخیز ملی زنند و در طول مدت زمان یکماه، بطور مداوم و بدون وقفه با بر پائی تظاهرات و اعتصابات سرتاسری، رژیم افیونی به زیر کشیده خواهد شد، آنگاه میتوانیم با

انسانی ایستادگی نموده و با ایجاد یک رستاخیز ملی و همگانی در مقابل چنین اقدامی بسیار خطرناک و ویران کننده تمامی هستی و موجودیت یک جامعه، با رژیم بی خرد و مغرضی که صرفاً بخاطر حفظ بقای خود و همچنین در راستای حفظ منافع اربابان خود، یک ملت را به خاک و خون کشانده و سرزمینشان را نابود و ویرانه می نماید، باید جلوگیری به عمل آورد.

لازمه دارا بودن این هوشیاری و آگاهی، شناخت کامل ماهیت وجودی آن رژیم با حکومت میباشد و در پیگرد آن، لازم است با چنین رژیمی که قصد نابودی کشور و به فلاکت کشاندن ملت را دارد، مقابله و برخوردی قاطعانه نماید.

ناگفته روشن است! توان و قدرت مردم یک جامعه همواره بسیار قوی تر از رژیمی است که در آن کشور حکومت می کند. در نتیجه، با وجود چنین توانمندی ای، باید مطمئن باشیم که ما مردم، قادر به دگرگونی و تغییر حکومتی که چهل و شش سال بر کرده مان نشسته و عامل نابودی مردم ایران شده است؛ نباید فرامین و دستور اتش را دگر باره به گردن نهاده و اجازه دهیم تا یوغ بردگی و بندگی را به گردن ملت بیاویزد. جنگی دوباره با هر کشوری، برابر است با نابودی کامل ایران و زبونی و فلاکت و بدبختی و ذلت و سرافکنندگی تمامی احاد جامعه خواهد بود.



قدرت خودمان، نظامی مناسب و متحول، دمکرات و آزادخواه و ایرانگرا را که در راستای حفظ منافع ملی و پیشرفت و آبادانی، رفاه و آسایش و امنیت مردم را سرلوحه برنامه خود قرار میدهد را با هوشیاری تمام انتخاب نموده، تا ایرانیانی سرفراز و سرزمینی آباد، داشته باشیم.

”پرسش های پاکدلانه“ یا ایجاد دست انداز ... ادامه از ص ۸

برجسته سازی اسطوره های عرب در سرتاسر گاهشمار ایرانیان در برابر جای خالی قهرمانان راستین این سرزمین، کوشش برای به فراموشی سپردن عیدها و جشنهای تاریخی و دزدیدن هویت تاریخی ایرانیان و جایگزینی آن با عیدهای عربی و فرهنگ من درآوردی اسلام و ... همه و همه از دلیل های دیگر شورشگری، و ستیزه جویی ملت ایران در برابر این جمهوری بیگانه پرست، برای بازستانی شناسه (هویت) ملی خویش است.

بنابر آنچه تاکنون نوشته ایم؛ این نتیجه منطقی را می گیریم که: انقلاب آینده ملت ایران، یک انقلاب ملی و دمکراتیک است. انقلابی که با پیروزی اش، کمترین دستاورد آن برای ملت ایران، ساختاری ملی است که آرمان یکم آن؛ تأمین منافع ملی ملت ایران مُقَدِّم بر هر سیاست دیگری، بازستانی و استوارسازی فرهنگ این سرزمین، تأمین آزادیهای فردی، سیاسی و اجتماعی ملت، تأمین رفاه و عدالت اجتماعی، جرم شماری برتری خواهی (تبعیض) از هر گونه ای، جدایی دین از سیاست و محدود کردن کوشندگیهای دینی در همان محدوده ساختمانهای مذهبی و ... خواهد بود.

ما ملت کبیریم، ایران رو پس می گیریم!

ستون آزاد

هنگام اعمال فشار برای فروپاشی رژیم ایران فرا رسیده است!

ترجمه ای آزاد از: انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

این مسئله، همراه با افزایش نرخ دلار آمریکا در ایران، به رکود شدید اقتصادی دامن زده است.

در واکنش به این شرایط، نارضایتی مردم ایران در حال افزایش است. گزارش‌هایی از اعتراضات، اعتصابات کارگری و مسدود کردن جاده‌ها در شهرهای صنعتی سراسر کشور منتشر شده است.

"امپراتوری" ایران در حال عقب‌نشینی است و موقعیت رژیم اسلام‌گرای ایران در داخل کشور - که مدت‌ها توسط ماجر اجویی‌های خارجی آن تقویت شده بود - در سال‌های اخیر تا این حد متزلزل نبوده است. دولت ترامپ عاقلانه خواهد بود اگر با اعمال فشار به سازه قدرت ایران تا مرز فروپاشی، هم از طریق بازگرداندن کارزار "فشار حداکثری" که در دهه گذشته مدیریت می‌کرد و هم با حمایت از عملیات نظامی که در حال نابودی مجموعه گروه‌های تروریستی تحت حمایت تهران است، اقدام هماهنگ کند.

رئیس‌جمهور منتخب نیز با بخش نخست این رویکرد موافق است. یک منبع نزدیک به تیم انتقالی به فایننشال تایمز گفت: "او مصمم است که استراتژی فشار حداکثری را برای به ورشکستگی کشاندن ایران در سریع‌ترین زمان ممکن بازگرداند." عبارت "فشار حداکثری" به مجموعه‌ای از سیاست‌ها اشاره دارد که از طریق یک رویکرد همه‌جانبه دولتی اجرا می‌شوند. ریچارد نفیو، عضو مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک، توضیح می‌دهد:

"مسائل مربوط به اجرای تحریم‌های ایران تقریباً به طور مداوم در بالاترین سطوح دولت مورد بحث قرار می‌گرفت و با جزئیاتی بسیار فراتر از روندهای معمول بررسی می‌شد. ایالات متحده موضوع اجرای تحریم‌ها علیه ایران را در اولویت قرار

داد، چه در سازمان ملل، چه در دیگر نهادهای چند جانبه مانند گروه ویژه اقدام مالی (اف ای تی اف) و چه در همکاری‌های دیپلماتیک خود در سراسر جهان در روند این سالها".

آمریکا به شدت اقتصادش را در این راستا به کار گرفت، به ویژه سیستم بانکی‌اش، و آماده بود تا رشد اقتصادی خود پس از رکود بزرگ را برای هدف قرار دادن صادرات نفت ایران، حتی پیش از ظهور انقلاب نفت شییل، به خطر اندازد.

اما ریچارد نفیو هشدار می‌دهد که تکرار چنین کارزاری در شرایط امروز دشوارتر خواهد بود. هدف آن تلاش، جلوگیری از دستیابی ایران به توانایی هسته‌ای بود، اما جمهوری اسلامی اکنون بسیار به یک دستگاه ترک خورده نزدیکتر از سال ۲۰۲۰ است. با این حال، اهداف دولت ترامپ نباید تنها به جلوگیری از دستیابی ایران به بمب هسته‌ای محدود شود. هدف باید نابودی کامل این رژیم شرور از روی زمین باشد. **ادامه در ص ۱۹**

این نوشتار نخستین بار به زبان انگلیسی در ماهنامه "مانتلی رویو" به قلم "نوح روثن" در تاریخ هشتم ژانویه ۲۰۲۵، برابر با ۱۹ دی ماه ۱۴۰۳ شاهنشاهی چاپ شده است. انجمن ما برای آگاهی خوانندگان گرامی نسبت به بخشی از رسانه‌های غرب که چه واکنشی به تحولات کنونی ایران دارند، این نوشتار را برگزیده و برای شما به پارسی برگردانده ایم.

رژیم ایران ممکن است در ضعیف‌ترین موقعیت خود از زمان انقلاب اسلامی قرار داشته باشد.

نامیده می‌شود، در وضعیت «محور مقاومت» آنچه به اصطلاح فروپاشی است. حماس در غزه تنها سایه‌ای از گذشته خود است. حامیان این گروه تروریستی در مکان‌هایی مانند قطر حمایت ضمنی خود را کاهش داده‌اند، و به تبع آن، از ملاهای تهران نیز فاصله گرفته‌اند. حزب الله ضربه سختی خورده، سطوح بالای رهبری آن نابود شده و هزاران نفر از مبارزانش کشته یا ناتوان شده‌اند. نفوذ قاطع تهران بر ساختار دولت لبنان کاهش یافته است، شاید تا حدی که دیگر قابل توجه نباشد.

به طور مشابه، نخست‌وزیر عراق، محمد شیاع السوداني، اخیراً از تمایل برای خروج نیروهای آمریکایی از کشورش عقب‌نشینی کرده است، که این موضوع جاه‌طلبی‌های شبه‌نظامیان شیعه وابسته به ایران را که پس از خروج آمریکا در سال ۲۰۱۱ از آن سوءاستفاده کردند، پیچیده‌تر کرده است.

ولادیمیر پوتین، توانمندترین همپیمان رژیم تهران، آنچنان درگیر جنگ توسعه‌طلبانه خود در اوکراین است که به نظر می‌رسد دیگر توانایی اجرای قدرت پایدار در خاورمیانه را ندارد. در ماه دسامبر، رژیم دست‌نشانده ایران در دمشق با سرعتی شگفت‌انگیز فروپاشید که بی‌ارتباط با کاهش توان ایران برای حمایت از متحد گرفتار خود نبود.

این هفته، روزنامه وال استریت ژورنال گزارش داد که حضور نظامی به ظاهر غیرقابل برگشت ایران در سوریه تقریباً به طور کامل از بین رفته است. این روزنامه افزود: "دولت جدید سوریه ایران را به عنوان یک تهدید عمده می‌بیند و قصد دارد تلاش کند تا از بازسازی حضور نظامی تهران در این کشور جلوگیری کند."

در داخل کشور، رژیم ایران با مجموعه‌ای از بحران‌های داخلی متمایز اما همپوشان مواجه است. برای هفته‌ها، ایران با کمبود بی‌سابقه انرژی دست و پنجه نرم می‌کند، که به گفته مریم سنایی، روزنامه‌نگار بریتانیایی، "برخی از صنایع حیاتی کشور را به شدت آسیب زده است، صنایعی که اکنون برای پرداخت دستمزد کارگران و حفظ کسب‌وکارها با مشکل روبرو هستند."

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!

رادمان پور ماهک ... ادامه از ص ۱۴

همانی مانده ای که سالارزن ایرانی بوده و هست و باید بود! وفادار به آیین بهی و فرهنگ خانگی - گرمترین ستایشهای از دل برخاسته ام را بپذیر. چه دارم به پایت ریزم، جز ستایشی گرم از ته جان و باورم؟" مهبانو از اینکه به همین سادگی در خراب آباد آنروز، همراه و هماندیشی یافته همدل، بسیار خرسند بود. خوشنودی اش را بی پیرایه با رادمان در میان نهاد. میدانست بافت تن جوان از ریشه ای دیگرست. در پایان از او خواست هرچه دوست دارد از خانواده و پیوندها و گذشته اش بگوید که چه کرده و برای فرداهای نادیده چه به سر دارد؟

جوشش تند مهری گنگ و باور به آنهمه پاکی از سویی - گرایشی تندتر از موج هوسی زنده از دیگر سو، جوان شیفته را واداشت بی هیچ پیرایه ای آنچه را که به سر داشت، به پای زنی ریزد که به آسانی میتوانست موج زنان جنگاور را در برابر ددان فرمانروای بغداد چه زیبا رهبری کند! دامن آرزوها را رها کرد و در پاسخ به گرانانو گفت:

"پنج هفته پیش، هژدهمین بهار زندگی را پشت سر نهادم. نخست زاده ی خانواده ام با سه برادر که هریک دوسال از من جوانترند. روانشاد مادر بزرگم تا زنده بود، ما را وامیداشت خواندن و نوشتن و تاریخ سیستان و ایرانمان را بیاموزیم که پس از وی مادرمان جایش را گرفته و شده استاد خوب دلسوزمان. پا به پای دو برادر جوانتر، شده ایم یار و یاور پدر در کارگاه رویگری. روزگارمان بد نیست و کم و بیش میگذرانیم. آن کارگاه به شیوه ی سر بسته، پایگاه رزم پنهان خالو تهمتن و یاران همسنگر شده که با پدر نیز همدستانند. جنگجویی است کارکشته که همه او را "اتشپاره ی زرنگ" میخوانند. دست در دست گروهی از بیداران شهر و روستاهای پیرامون، بر پایگاههای دشمن میتازند و میکوشند کيفرشان را کف دستشان نهند! کمی بیشتر از یکسال است با یکی از برادرانم به آنان پیوسته و هرازگاه در درگیریها همراهشان میشویم. از او خواسته ام یاریمان دهد تا با شماری از جوانان کارای جان بر کف، روش عیاری پیشه کنیم. سرمایه ای اندوزیم در یاری به مردم و بتوانیم نیروهای جوان رزمنده را در برابر گرگان هار یورشگر سازمان دهیم - همه سازگارند، از آن پس چه پیش آید، خدا داند!"

مهبانو که کمی ششگفتزده نشان میداد، ولی گل از گلش شکفته بود، در پاسخ گفت:

"رادمان، ما تازه باهم آشنا شده و دمی کوتاه است که بخت یارمان شده و یکدگر را یافته ایم. تو مرا به درستی نمیشناسی - میشناسی؟ نه - نمیدانی چه اندازه با تو روراستم - میدانی؟ نه. کی توانستی آنچه را که از من شنیدی، راستی آزمایی کنی و بدانی میخوام یا نمیخوام رنگت کنم و پس گفته هایم چه میگذرد و چه میجویم؟ دانستی؟ نه هنوز نمیدانی! چگونه است که سیر تا پیاپی برنامهای پنهان و پس پرده ی پیکار خودت، خالو تهمتن در کارگاه پدر و دیگر دست اندرکاران را بی پرده و پوششی برابم باز کردی و سیر تا پیاپی برگشودی؟ نمیتوانی گمان کنی شاید فرستاده ی دشمن برای دستیابی به راز و رمز کارها و برنامه هایتان باشم و دانه دانه تان را لو دهم؟ چوپان دوره گردی دیدی که پیش از این ندیده بودی - به همین سادگی باورم کردی و سفره ی دلت را با همه ی ریزه کاریهایی که باید از هر چشم و گوشی پنهان باشد، گشودی و دار و نداشت را برون ریختی؟

رادمان وارفته بود. گویی گیج بود و هرچه بیشتر میشنید، رنگ و روی چهره اش بیشتر به زردی میزد و پریشانتر نشان میداد. تا جایی که جان پاسخش از دست رفت و تنها توانست بگوید:

"تو زنی! تو زنی! زن مگر میتواند...؟"

- و دیگر نتوانست گفته ی نیمه کاره را پی گیرد. پشیمان از واپسین گویش و شرمنده از آنهمه سادگی و ناپختگی - دو دست بر چهره نهاد

و سرش فرو افتاد! کوه شیدایی به دمی فرو ریخت تا دریای شرمی ناخواسته زیر و رویش را بشوید و از ته بروید. او که در برابر جوانان دشمن، بارها درخشیده و آفرینادهای همگان را برانگیخته بود - او که در زیرکی و هشیاری و تیزی نام و نشانی میان همزمان داشت و کسی را یارای همآوردی با وی نبود - او که میرفت شماره یک رزمندگان سیستان در برابر ددان گردد، چه شد که خام چوپان شد و به همین سادگی خود و پیرامون را به دمی لو داد و شد مایه ی خنده؟

مهبانو دل پاک کودکیان رادمان را خوب خوانده بود. نوک چوبدستش را بر پیشانی ی مرد شرمنده نهاد و به نیمه فشاری، از او خواست تا سر بردارد و چشم در چشم شوند و بیدرنگ افزود:

"شیرزنان تاریخ ایرانمان را میشناسی که دست هزاران مرد دشمن را در میدانهای نبرد از پشت بسته و لشکرها بر انداخته اند؟ با نامهایی چون آرتیمیس و یوتاب و گردآفرید و پوراندخت و تهمینه و رودابه و سیندخت و پانته آ و هزاران چون آنان آشنایی؟ بیگمان اگر آنانرا در تاریخمان خوب میشناختی، از من نمپرسیدی آیا من زرم که از سر وفاداری و دلسوزی در نخستن دمه های آشنایی، گوشه هایی از کاستیهایت را بی پرده برمیشمارم؟! چه توفیری میان زن و مرد در میدان رزم؟ مردانی پیروز میدانهای نبرد بوده اند، که زنانی کارا و میدان دیده از میان همسنگران را شانه به شانه ی رزمندگان کارکشته به رابزنی برگزیده اند! - داستان زنان پیروز سابین، فرمانروایان زنسالار میان آرینه ایمان را شنیده ای؟ چند و چون جنگهای گوگمل و ایسوس و گرانیکوس را میان پیشانیانمان با ارتش زورگوی یونان میشناسی؟ - نگران نباش، همه را خواهی دانست! میپندارم مزدای اهورا ما را به همین سادگی در هم گره زده تا پاسخگوی بسیاری ناندانسته های این و آن شویم و کار بزرگ را در لایه ای کلان وارسیم!"

در دنیای بسته ی رادمان، پندار و کردار و گفتار مهبانو به هیچ زنی نمیمانست، مگر به خودش و دیگر هیچ. هرگز در زندگی هیچ مردی نتوانسته بود با او هنجاری چنان داشته باشد که در همان چند دم از آن زن شگفت، دیده و روانش را از زیر و رو له کرده و لرزانده بود. همان اندازه که ستایش برانگیز مینمود، چه ترسناک نشان میداد؟ چگونه زنی است؟ میدانست جایی کم آورده و باید به پدافند از خویش میپرداخت! بی آنکه به چند و چون شیوه ی کارای پدافند از خویش اندیشد، میگفت:

"من میتوانم سوارکاری دوان را به یکباره از روی زین برکنم، بر زمینش کوبم و به چشم برهم زدنی، جانش را بگیرم. پنهانکاری در برابر دشمن را خوب میشناسم و میدانم هرکسی میتواند در پوشش دوست، دشمنی پنهان و بازیگری خونریز باشد - ولی هرگز در هیچ فرازی سخن از زن در میدان جنگ یا درگیری با گزمگان سپاه ددان نداشته ام، نکته ای در این زمینه نگفته و نشنیده و نخوانده ام! نه تنها من - که هیچکس! میان همه ی مردان رزمآور پیر و جوان زرنگ و بست و زایل و سراسر سیستان را که بگردی، کسی را نخواهی یافت یک دم کوتاه به گمانش آید که روزی همسنگر زنی باشد! تو چیزی دیگری مهبانو! تو مهبانویی - مهبانو!"

زن چوپان آنروز، جوانی بود هفده ساله، برومندی یگانه میان همسالان. زنی بیدار به کرمان و پیرامون نبود او و شهکارهایش را شنیده و زبان به ستایش وی نگشوده باشد. همزمان آشنایی که شمارشان بسیار اندک میبود، او را "گردآفرید زنده" میخواندند (فرانک، ارنواز، شهرناز، همآورد و همآزور سهراب، دختر گژدهم در شاه نامه های پارس). شانه به شانه ی شش برادر رزمنده از پدر و مادری فرزانه، چه آشنا که به جان ددان هار نانخوار بغداد در کرمان نیافرخته بودند؟ بی نیازی به بر شماری ی پیشینه ی خویش، رو به رادمان گفت:

"در نخستین دم دیدارمان به پیشانی ی بلندت، ستاره ی تابان سروری خواندم. با چکیده ی کوتاهی که هم اینک از دهانت شنیدم، برایم روشنتر شد که همانی هستی که باید باشی. مزدای یکتا تو را برای کاری بزرگ و ستوده، آفریده - بدان و خوب

ادامه در ص ۲۷

ما ملتی بیداریم، از جنگ افروز بیزاریم!

رادمان پور ماهک ... ادامه از ص ۲۶

هم بدان، فردا از آن تو و همسنگرانت خواهد بود. در ایرانمان نامی خواهی شد مانا برای همیشه. مردم این مرز و بوم به تو و همزمانت خواهند بالید! راهت پایا باد — من و یکایک خانواده و دار و ندارمان، پیشکش راه ارزنده ی توست!"

رادمان با شنیدن سخنان ساده، ولی کوبان آن چوپان، کوبش آهن و سندان کارگاه پدر در سرش زنده شد و آرزوهایی که همواره به سر میبرد. با شنیدن آن واژگان از دهان زنی که در کوتاهترین زمان آنگونه او را تکانه بود، شادی اش را افزود آنگونه که در پوست نمیگنجید. آرامشی گرم و ستوده یافت. دیگر از شنیدن واژگان مهبانو شگفتزده نبود. میدانست ابرزی است با میانگینهایی که دنیای پیرامون او را نه میتوانند و نه باید به این سادگیها بشناسند.

باورش نمیشد به همین سادگی به دشت سبز کرانه ی هیرمند، خدای این آب و خاک، سرمایه ای چنین بیتا، یکباره ارزانی اش کند.

خشنودی ی بیماندش را با مهبانو در میان نهاد و افزود:

"بیش از آنچه که به پندارت درآید، روز و روزگار را ساختی! نه تنها از آنرو که برای نخستین بار همسنگری از میان شیرزنان ایرانم در جنگ با دشمن زادگاهم یافتم — که گردآفرید تهمن را پیش رو میبینم آمده دردانه ی رزمندگان همتبارم در رهندن ایرانم از چنگ بربران بیابان شود — تو هم خوب بدان که خورشیدی تابان میان ستاره های آسمان ایران آزاد فردایی. تو و خانواده و میزبان و خانواده اش را فرامیخوانم برای آشناییهای بیشتر و برخی همدردیها، بسفرها میهمان ما باشید تا از هم بیشتر بشنویم و آشناتر شویم. امیدوارم فراخوانم را با خانواده در میان نهی و آنان نیز من و خانواده ام را سربلند کنند."

رمة ی آرام به چرا بود. زورا و نوشا و گرگی، یکدم از اینسو به آنسو دویدن و پاسداری از چرندگان سر به زیر، کوتاهی نمیکردند. هر جا که بودند، سرور را از دور میپاییدند که با همتایی در آن گوشه، گرم همدردی است. هرازگاه نزدش میآمدند و دمی میتکاندند و دست و پایش را میلبسیدند و پی کار خود میرفتند تا وفاداریهای بی چون و چرایشان را دوباره و هزاربار نشان دهند.

(اگر یک کاترلیونیوم وفای این پاسداران مهربان و فرمانبرداران بی اگر و مگر در جان پاسدارانی بود که در ۴۵ سال گذشته مایه ی ننگ

ایرانمان شده اند، بییگمان نه ۱۴ سده پیش و نه در روند نو، چوب بدنایم را به جان نوش نمیکردیم و امروزی بهتر پیش رو داشتیم). رادمان شگفتزده ی آندم، که به ایندم شده بود شیدایی دلباخته — آماده بود سر به راه یار ارزانی کند، زن چوپان را به آیین پهلوانی، هزار پله بالاتر از خویش میدید لمیده بر فراز آفرینش. چه کسی تا آن دم، آنگونه توانا به خود نازیده و بالیده و همآورد را بازیچه ای انگاشته ناچیز؟ زن، اینگونه بیباک و آگاه و خودانگیزه و چیزدان؟ خود را در برابر چوپان، گربه ی لوسی میدید زیر سرپنجه ی شیری دژم! گویی آن چوپان بر ابرهای آنسوی آسمان بر آرامش میتازد و مینازد! دمی خیره ی چشمان گیرای مهبانو ماند. از آن خیره نگرستههای سرکشی که ناگفته ترین رازهای درون را یکجا دریا دریا به اندرون بیننده سرازیر میکند تا بشود دهش هزار و یک نسک به نگاهی — و گفت:

"افزون بر دو و نیم سده از سیه بختی ی زن و مرد پیر و جوان آریابوممان میگردد. نه کم خوانده و نه کم شنیده و نه کم به این در و آن در کوفته ام. پیش از تو کسی جای والا و برابر زن و مرد ایرانی را در فرهنگ خانگی، اینگونه بی پرده برابرم نشکافته و نشانم نداده بود. بیزار از گند زنستیزان بیابان بوم و خواهان برابرسالاری ی زن و مرد پارسی در خانه ی ایران. امروز به همین گاهان کوتاه، از تو بیش از آنی آموختم که در زندگی از روزگار آموخته و در افت و خیزها آزموده بودم. با کدام زبان باید سپاسگویت شوم؟

مهبانو پاسخی به پرسش ساده ی رادمان نداشت، مگر واکنشی به نگاه

تیز مرد جوانی که به اندرونش فرو رفته و آبش کرده بود! دل رادمان را که میشکافتی، در خاموشی ی مهبانو زمزمه ای آرام داشت که با مهری گران میگفت:

"واژگان شیرین دهانت که از آن بالا، دانه دانه ته دلم میریزد، هر یک بهای بیتای خود را دارد. نگاه تیز چشمانت به سان اژدر، دل هر سنگ خرابی را به دمی سوراخ میکند! در پس چهره ی ملوس نمکین مهبانی ات، در بر و بالای کشیده ی خوشتراشت، به سایه ی رفتار و هنجار شکوهمندت که تنها به خودت میمانی، نه هیچ دیگر آفریده ای، گردی سالار و برارنده در تو میبینم، چیره بر هستی! ماده بیری دیدمت رو در رو، که هنر جنگ را باید از او بیآموزم. به چشم هشیار، فرشته ای دیدمت بیهمتا که همین چند دم پیش از آسمان فرود آمدی، مرا دریایی! بنازم به اینهمه زیبایی!"

مهبانو خاموش مانده بود و همچنان خیره ی مرد! رادمان شیفته، به ساده ترین زبان از او پرسید:

"کیستی؟ بگو از کدام آسمان، از کدامین ستاره آمدی دیوانه ام کنی؟"

مهبانو به جای پاسخ، به یکباره پرسید:

"مرا دوست داری؟"

"نه!"

زن وارفت و چیزی برای گفتن نداشت!

رادمان بیدرنگ افزود:

"ته دلم گرمتر از آفتاب و رخسار از خورشیدی. دیوانه ی رفتارت شدم!

— دیوانگی دوست داشتن نیست. بیماری است، پس بیمارت هستم."

مهبانو این بار گفت:

"به فرهنگ ما پارسیان، زنان مانند مردان میتوانند همسر خویش را

برگزینند. پدیده ای آدامنشانه و ویژه ی برابرخواهان ایرانی که

زنستیزان بیابان آنرا از زن گرفته و به زنباز زنکش سپرده اند! همان

هیولاهای درنده ای که دختران نوزاد را زنده به گور میکنند!"

رادمان این نکته ی شگفتی برانگیز را نیز مانند بسیاری دیگر نکته ها که از دهان مهبانو میشنید، پیش از آنروز هرگز از خاندانهای وابسته به کیش بهی نشنیده بود! فراوان نکته های دیگر هم از بدیهای بدکیش در ایرانمان بوده و هست که نه آن مرد شیفته میدانسته و نه دیگر هممیهنانمان.

چندی گذشت و آشناییها و گفت و شنودها میان دو خانواده پی گرفته شد و

به بار نیکو نشست. مهبانو و رادمان در هم گره خوردند و زندگی ی

شیرینی را آغازیدند. نخستین روزهایی بود رادمان گروه عیاران را به پا

کرده و روز و شب به این در و آن در میکوفت. گرانمایه مهبانوی پیشین

که بارها از زبان همسرش شنیده بود: "شکوه زیبای فرخنده و بوی

خوشت به پردیس خدا میماند!"، بخت دیدار پیروزیهای پی در پی همسر

آزادخواه را نداشت!

به گیر و دار یکی از روزهایی که رادمان در سفری دوردست میبود،

مهبانو در تب و تاب زایمان نخستین فرزندشان، به برخی دشواریهای

پزشکی برخورده و مادر و فرزند درگذشته بودند. رادمان پریشان هرگز

ندانست چرا آفریننده ی دادگر، مهبانوی زیبایش را که آنروز میان

شقایقهای سرخ آتشین ارزانی اش کرده بود، به یکباره از دستش گرفت!؟

هزاران و هزار افسوس، فرشته ای در تن آدمی چشم از جهان فرو بست

تا داغی شود همیشگی بر دل مردی شیفته! داغی که تا پایان زندگی ته

دلش را میسوزاند، بی آنکه بتواند چاره ای بر درد بیدرمان خویش جوید.

هرگز از یادش نمیرفت گزینگویه ای که بارها از زبان شیرینش شنیده

بود:

"هرکدامان ستاره ای در آسمان داریم!"

تا پایان زندگی، هر شب خیره ی آسمان میشد تا ستاره ی مهبانو را یابد.

به درد دلی با یار پردازد و بگوید بی او چه بر روز و روزگارش گذشته!

با سپس از دکتر دانای گرامی؛

دنباله این نوشتار در شماره آینده پی گرفته خواهد شد.

فراخوان کمکهای مالی برای مبارزان درون مرز

برخی از ایرانیان میهن پرست در پی باخبر شدن از کوشندگی های درون مرزی انجمن ما، خواهان آن شدند تا با ارسال کمکهای نقدی، به مبارزان درون کشور یاری رسانند. در این راستا، حساب ویژه ای (پی پال)، باز شده که دوستان و علاقمندان به میهن عزیزمان، می توانند کمکهای نقدی خود را به این حساب واریز نمایند. **کمکهای مالی به این حساب فقط برای مبارزان درون مرز برای پیشبرد کوشندگی های مبارزاتی شان است و بخش برون مرزی انجمن ما هیچگونه دخل و تصرفی در آن ندارد.**

شماره حساب **پی پال** برای کمک به پیشبرد کوشندگی های مبارزاتی پیکارگران درون مرز:

Pay Pal:

tirdad33@yahoo.co.uk

شماره حساب پی پال برای کمک مالی به انجمن پادشاهی خواهان پیشرو (**برون مرز**):

Pay Pal:

raheniakan1349@protonmail.com

هم میهنان مبارز و آگاه؛
خواهشمندیم با فرستادن رهنمود و
انتقادهای سازنده به ما یاری
رسانید! نشانی تماس:

padeshahi1339@hotmail.com

نشانی پستی:

A.O.P.R. For Iran

Postfach 740163

60570 Frankfurt, Germany

هم میهنان مبارز و آگاه خارج از

کشور:

پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک ملت ایران در
گرو همبستگی، پشتیبانی و همراهی هرچه
بیشتر شماسست. با شرکت جستن در گردهمایی
ها و راهپیمایی های اعتراضی ... **و یا هر روش**
مبارزاتی که خود می شناسید و به آن باور
دارید، به ملت در بند و ستم ایران یاری
رسانید!

لُر، کرد، بختیاری، ترک، بلوچ، گیلک، مازنی،
عرب، فارس، تالشی:

ایرانیان همبستگی!

با عزم و اراده ملی، خود، موتور محرک تغییر باشیم!